قال علیہ السلام الحسن والحسین سیدا شباب اہل الجنۃ
شرح رسالہ سر الشہادتین مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ العزیز
مسمی
تحریر الشہادتین
از تصنیفات جناب مولوی شاہ سلامت اللہ المتخلص بکشفی دام فیضہ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن افاض علی الشهداء سحاب الرحمة من السماء و اعطاهم نعیم الجنان * فلهم روح
و ریحان * و احیاهم بحیوة لا یحوم حولها فناء و لا زوال و لا نقصان * فهم فی
عیشة من الرضوان * و الصلوة و السلام علی خیر من شهد لدعوة الخلق الی الحق
بصدق البیان * فهو الذی لیس کمثله شیء من الملک و الانس و الجان * و شهود
عین الاعیان * و علی آله و صحابه الذین جاهدوا فی سبیل الله و بذلوا اموالهم
و انفسهم ابتغاء وجه الرحمن * فاولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و غفران * هم
هداة سبیل الایمان و العرفان اما بعد بر کسانیکه سلوک طریق هدایت برگزیده
و دامن فکر از خس و خاشاک ضلالت برچیده اند مخفی و مستور نخواهد بود که چرا
شهادت جناب سبطین طیبین حضرت حسنین علیهما التسلیمات و التحیات که الحسن
و الحسین سیدا شباب اهل الجنة طغرای زبان مناقب شان است و ریحانتان
ابنای و ثمار یجانتای من الدنیا گلی از گلستان فضائل این هر دو مستفیع الشان

حقّا که سانحهٔ کربلا و واقعهٔ شهادت جناب سیّد الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا امریست
که بقول عقلا دران متحیر و هر کسی از اهل خرد در اکتناه آن گم کرده پا از سر است
که بر اکابران و بیش بنی باشان محبوبیتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت
سیّد الانبیا علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند روی نمود مصیبتها
دیدند و بچشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معنا ملامات
عاشقانه دیگر است و حالات معشوقانه دیگر شعر گل را چه غم که بر سر تخت گل است
هر جا خلیست بدل مجروح بلبل است پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها
درین باب گفته و در تحقیق در سلک بیان سفته اند لیکن سخنی که ره بجایی رساند
و چنانکه دل سامع بآن قانع شود و بخیر کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین سند
المفسرین زبدة الاصولیین افقه الفقهاء والمتکلمین مولانا و استاذنا حضرت شاه عبد العزیز
دهلوی تغمده الله بالرحمة والغفران واسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی
صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
از توصیف فتاده قرع صماخ نگرده که در رسالهٔ سر الشهادتین چه‌ها از روی ایمان راز
سر بسته کشوده و این سر مکتوم را چنان نموده اند که کتب متداوله علما از ان عاری
و اسفار متطاوله فضلا از ان خالی است و رساله مذبوره با کمال بلاغتی که دارد
هر چند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافی است لیکن چون شاهد
تعبیر بحجلهٔ عبارات عربی جا کرده [illegible] ناآشنایان [illegible] مستور گشته

منفعت عامه و افادت تامه اعنی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد تا نفعش عام
و فائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بفحوای این شعر مشعر
فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شود بس است
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریه مانده گلهای تحقیق
در ریاض تحقیق وا مانده خواست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره باستحصال نسبتی
که ذره را با آفتاب است پردازد و به اکتساب این سعادت علم افتخار برفرازد
چنانچه باوجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت بانصرام
این مهم در ساخته و در بیشتری از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجایی که
مناسب بوده باب تفصیل بر روی جمال کشوده این ترجمه را موسوم به
تحریر الشهادتین نموده و انا اشرع فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود
انه ولی التوفیق والهدایة وعلیه التوکل فی البدایة والنهایة قال الاستاذ
العلامة انار الله برهانه وافاض علینا فیضانه اعلم رحمک الله تعالی ان
الکمالات التی افترقت فی الانبیاء علیهم السلام قد اجتمعت فی
نبینا صلی الله علیه وآله وسلم بدان رحم کناد ترا خدای تعالی
البته کمالاتی که متفرق و منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه
بتحقیق مجتمع و فراهم شده در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة والثنا
و تفصیل این اجمال است که ارشاد میفرمود [illegible]

تفرقت

آدم وداود علیهما السلام واعطی الملک کما اعطی سلیمان
علیه السلام واعطی الحسن کما اعطی یوسف علیه السلام واعطی
الخلة کما اعطی ابراهیم علیه السلام واعطی الکلام کما اعطی موسی
علیه السلام واعطی العبادة کما اعطی یونس علیه
السلام واعطی الشکر کما اعطی نوحا
علیه السلام پس بتحقیق داده شد خلافت ونیابت را چنانکه
داده شده آدم وداود علیهما السلام وداده شد ملک وسلطنت را چنانکه داده شد
سلیمان علیه السلام وداده شد حسن جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام
وداده شد خلت واتحاد را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام وداده شد کلام
وخطاب را چنانکه داده شد موسی علیه السلام وداده شد عبادت وطاعت
را چنانکه داده شد یونس علیه السلام وداده شد شکر را چنانکه داده شد نوح
علیه السلام مخفی ومستتر مباد که هریکی را از انبیای کرام صفتی لعینه خاص است
که باعث امتیاز وموجب اختصاص او از دیگری افتاده چنانکه صفت خلافت
که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام شریعه وترویج امور دینیه وسیاست
امت وتدبیر مملکت وانتظام عالم واصلاح حال بنی آدم ودیگر امور متعلقه به اصلاح
معاش ومعاد بندگان خدا است ووصف ملک وسلطنت که عبارت از ریاست
عامه وحکومت تامه است ووصف حسن وجمال که عبارت است از تناسب اعضا

و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و بینی و
دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه در قیاس و تخمین عقل و دانش گنجد و نه
بمیزان اندازهٔ وهم و گمان سنجد و وصف خلت که عبارت از یار جانی و دوست
روحانیست که تعبیرش بیکجان و دو قالب کرده اند درین معنی شانی از شیونات خلت
انسانی است اما نسبت بحضرت حق جل و علا این مرتبهٔ عظمی و عطیهٔ کبری بجائی
رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند که این معنی بحت و کیفیت
صرف است که تعبیر و عنوانش از لوث تعلق با قوالب الفاظ پاک و اوصاف مبرا
و وصف کلام که مبنی از تشریف همکلامی با علام است و وصف عبادت که
بظاهر مشعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمت و جبروت معبود است
در حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی حق است که نقش ما سوای معبود در نظر عابد
نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از
حق [illegible] صرف اعضا و جوارح و قلب و روح در امری که مخلوق برای
آن شده حاصل نشود بلکه اگر تعبیرش بفنای شاکر در بقای منعم نمایند اولی
انسب باشد بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن آدم و داود بودند چنانکه ملقب بخلیفة الله
گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان است و حسن و جمال که
حضرت یوسف مشتمل بآن شد ... که باتصاف آن ابراهیم خلیل الله گشتند
و کلام که لقب کلیم الله کاشف از موصوفیت موسی بآنست و عبادت

و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور اند و شکر که آنرا نامزد نوح کرده اند
مجموعهٔ این صفات و گلدستهٔ این کمالات ذات معدن حسنات آن سرور
کائنات علیه الصلوات والتسلیمات ست خوش گفت آنکه گفت شعر

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

بلکه اگر دیدهٔ بصیرت وا شود و نظر بغور و معان رود حضرت ختم المرسلین
علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جملهٔ اوصاف کمال برآمده علم
و قصب السبق ربانی در میدان برافراشته قدم اعجاز تو ام را از سائر انبیا
فراتر گذشته اند یعنی آدم و داود اگر ملقب به خلیفة الله ساختند نوبت محمد
رسول الله پنجگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس در بارگاه سلیمان حاضر
نمود حق جل و علا بخطاب سرور انبیا در مقدمهٔ حضرت زینب زوجناکها
فرمود و تا زنان مصر بمشاهدهٔ جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب
در آئینهٔ کمال مطلق صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس
خلت پوشید محمد قبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور
شنید خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک به دیدهٔ سر دید مشتهر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فاذا فرغت فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر مشهور ست
احمد در صبر و شکر صبور و شکور المختصر هر جمالی و کمالی که سائر انبیا داده اند همان
بهتر از آن سرور انبیا داده اند چنانچه صفات مذکوره که فرادی فرادی
در ذوات حضرات انبیا از تک ظهور گرفتند اجتماع داده و اجتماع آنها در یک ذات سرور

پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه وآله وسلم جلوه دیگر وکمالی آخر بخشید اگر لیکن
چون اشتراک دیگران عائق از تفرد و امتیاز کلی و اختصاص حملکی است آن حضرت
خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را مخصوص و ممتاز بدیگر اوصاف و کمالات
ساختند تا شاهد فضیلت بی پرده بر منصه ظهور جلوه گر شدند و نقش شرف [illegible]
خفا و اختفا بر نگین شهود نشستند لهذا اضافه می شود وقد زاد الله كمالات
أخر من أنواع الولايات والمحبوبية المطلقة والاصطفاء
المطلق والرؤية والقرب الأتم والشفاعة
العظمى والجهاد مع أعداء الله إلى غير ذلك من الكمالات
كالعلم الوسيع والعرفان الأتم والقضاء والفتيا
والاجتهاد والاحتساب والقراءة وغيرها
وتحقیق زیاده کرده شد برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کمالات دیگر از اقسام
ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق و دیدار حق و قرب تمامتر
و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر ازین کمالات که بدیگر [illegible]
شد همچو علم وسیع و عرفان اتم و قضا و فتوی و اجتهاد و احتساب و قراءة قرآن
و غیر آن باید دانست که ولایت عبارت است از تصرف در ثقلین قرب [illegible]
رب المشرقین و رب المغربین و این تصرف عام و قرب تام مستتبع بانواع کثیره
منقسم باقسام عدیده است که بیان تفصیل آن [illegible] درین صحیفه گنجایش [illegible]
شد و آنجاست که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی [illegible]

که عبارت از معامله راز و نیاز با خدا و قرب تام با مولی است فضل از جهت قوت است
که مراد از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه تعبیر از آن است
که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال در ظاهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد
و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه خود سرش سر تا سر مقصود و مطلوب حضرت
مطلق گردد و اصطفای مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلقه است در واقع مبنا بهم
بینه و برهان است که محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق البته محبوب
مطلق باشد فلهذا تقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیار نهاده تا ترتیب وضعی میانه
دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم و تاخر فیما بینهما بهیچ وجه
از دست نرود و قربت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب
معراج بدیده سر دست داده و قرب اتم که کریمه دَنیٰ فَتَدَلّیٰ فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ
اَوْ اَدْنیٰ تفسیر است هرچند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه کمان که باهم
پیوسته باشند و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی هم آغوش با دیگری
گردد قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سُبْحَانَ
الَّذِیْ اَسْریٰ بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی
الْمَسْجِدِ الْاَقْصیٰ باشد نسبت بذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم
مقامی است که بپای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاید این مرتبه بهزار
طلاقت و ذلاقت در آغوش نباید کشید جایی که مثل روح الامین بقرب و منزلتی
که دارد بمضمون این شعر **شعر** اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

زبان گشاید طایر فهام و اوهام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یارا که آنجا پر پروان
گشاید و شفاعت عظمی که مقدمهٔ آن نجات از تجلی و خافی که جمله انبیای کرام در این
ضغطه بجز استظلال بحمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمهٔ آن استخلاص سائر
عصاة مومنین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین بمنطوق و لسوف یعطیک
ربک فترضی بدون آن نگفته اند خود ظاهر است و بر همگنان هر جهاد با دشمنان خدا
اختصاصیست که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنفس نفیس خود
بآن مامور نشد و این کمالیست که مشعر از منتهای شجاعتست که کلام معجز
نظام اَنَا النَّبِیُّ لَا کَذِب اَنَا ابنُ عَبدِ المُطَّلِب بجذافیره بران گواهست و علم وسیع که
محتوی علم الاولین و الآخرین کلی ازین گلستانست و ندای فَاَوحیٰ اِلیٰ
عَبدِهٖ مَا اَوحیٰ شمیمی ازین بوستان خارج انطباق ناطقهٔ انسان و حال عرفان
اتم از تقدمه قرب اتم ظاهر چه هر قدر که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و چون
قرب اتم بجائی رسید که کنه آنرا بدیده عقل دوربین نتوان دید پس عرفان
اتم هم بمرتبهٔ فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت
از رفع قضایا و قطع تنازع میانه بندگان خدست از لاحظه (?) خلق کریم و لطف
عمیم آن صلح کل هادی سبل پیدا و هویدا که متخاصمین بهنگام فیصل دعوی حق
و باطل بجز صورت رضا در مرآت لیاقت (?) ندیدند و غیر از آمنا و صدقنا
مقال را در عرصهٔ بیان نکشیدند و قانون قدسی از [illegible]
احادیث و سیر نضارت بخش ابصار ناظرانست و دستور العمل برای

استظلال
سایه گرفتن ۱۲ ص

عصاة
جمع عاصی ۱۲ ص

بجذافیره
تمامه ان ۱۲

برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد و هدایت انبیا که وحی باطنی عبارت از آن است
بعد انتظار وحی بضرورت قوت حادثه عمل با رای بیضا ضیای مبتنی بر آن و
قاعده کلیه برای جزئیات اجتهاد و جمله مجتهدان و احتساب که معامله محاسبه اعمال بندگان
و جزا و سزا مبتنی بر آنست ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات
منادی بان و کمال قراءت که مشتمل صورت تجوید و وجوه اختلاف کلمات و
حروف قرآن است به تفصیل قرا سبعه و جز آن مستغنی از بیان آنها غیر این
کمالات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند پس منجمله
آنچه متعلق به جسم شریف است اینست که از پس پشت همچو پیش رو در شب
تاریک مانند روز روشن میدیدند و این تسویه دلیلی است روشن بر اینکه
بدن لطیف و عنصر نظیف گویا روح مجسم بوده که کارفرمای قضا از شیره
ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق بر روی آن گشاده
و قوت ابصارت بجائی رسیده که بهنگام بنای مسجد مدینه منوره کعبه معظمه را بچشم
سر دیده سمت قبله راست فرموده بودند و ستاره عقد ثریا بی شائبه
تکلف بدیده ظاهر شمار می فرمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه
معجز انتباه در حقیقت دوربین حق بینی بوده که هر جا که میرسید کار خود میکرد و
و کمال سماعت بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه
بطرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کردند که اینک صدای افتتاح بابی از ابواب
آسمانی که پیشتر ازین مفتوح نگشته بگوش من رسید و از آن باب [illegible]

ملائک برای متابعت سورهٔ انعام رخصت نزول از آسمان بسوی زمین کشیدند
ازین حدیث قوت شنوائی و بینائی هر دو یافتنی است که هر قدر که بان حضرت
علیه الصلوة والتحیه غایت شد نصیب کری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب
دهن بوده خود مشهور است چنانچه شفای در چشم سید صفدر بروز خیبر از
تطلیهٔ براق شریف دست داده و رفع تشنگی امام ثانی از ائمه اثنا عشر از
برکت لیسیدن لسان معجز بیان اتفاق افتاده که تمام روز از سیرابی روی
آب ندیدند در روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال اهلبیت عظام همین معجزه را
در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب دهن که شایان تغسیل
و آب حضرت را در گلوی قند مکرر گره بسته چنان بود که یک قطره ازان آب
شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن جمال و برا
و لمعان نور کمال چگویم که غالب ضیای ماه تمام افتاد چنانچه روایت
براء بن عازب بران گواه است که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آن حضرت و نظری بجانب ماه میکردم
بجدا که لمعان نور آنحضرت غالب روشنی ماه بود ازینجاست که گفته شعر
او فتد بین جمال خوبی بر طور اگر هری * این نکو بیند کسی که نگشت کین ترا
و حال لطافت و نظافت کف و عطر بیزی و عنبر فشانی نسیم بدن از حدیث انس
بن مالک حالی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت است که دا...
[illegible]

وآله وسلم ولا شممت مسکا ولا عنبرا اطیب من رائحة النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام زیاده
تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد نسیم بدن مبارک
باب تفضیل بر روی مشک و عنبر کشوده و از ینجاست
که از هر کوچه و کو که میگذشتند رهگذر تمام معنبر و معطر میگشت حتی که بهمین علامت
نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی الله علیه وآله میرسیدند و علی هذا
القیاس دیگر کمالات بدنی که بیانش ببسطی در کلام خواهد آمد و ورای این قسم
کمالات پس کمال شق قمر خود اظهر من الشمس است که از عرب تا هند اشتهار یافته
چنانکه راجه سراندیپ کاربند تصدیق این سانحه غریبه از برهمنان شنا[illegible]
شده مشرف باسلام گردیده و راجه بهوج حاکم دکن وقت شب خودش این معجزه
را بچشم سر دید و کمال سیر معراجی و سواری براق و گذشتن از سدرة المنتهی
رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بمنطوق سوره اسری عیان است و
عیان را چه بیان و کمال اول برآوردن سر از قبر و در حشر حصول افاقه
از بیهوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائک در جلو و بجا
راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن و لوای احمد در دست
داشتن حضرت آدم را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن و اولین گذر از پل صراط
نمودن و سابق بر همه در بهشت کشودن و بمرتبه وسیله که فوق آن مرتبه‌ای
مرتبه متصور نیست [illegible]

همه مخصوص بسرور انبیا علیه الصلوة والثناست مجملا استیفای کمالاتی که از
دائره تخمین وتجویز بیرون است وحصای صفاتی که از دوره تحریر وتقریر
افزون است کار قلم زبان وزبان قلم نیست پس همان بهتر که قلم اختصار در
فضای ناپیدا کنار بر افراخته دهان بیان را بمضمون این مشهور رطب اللسان
باید ساخت یعنی ع بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر * متقرر هم بشنو که اتصاف
ذات سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال شهادت
که بفحوای خبر صدق اثر وددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم
اقتل ثم احیی ثم اقتل باین قدر اهتمام از روی حصول آن بسر الیهم
میداشتند بمعرض التوا ماند زیرا که استدراک همین سخن است که بقلم بدعت رقم شد
لکن بقی له کمال لم یحصل له بنفسه وهی الشهادة
لیکن باقی ماند آن حضرت را کمالی که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود وآن شهادت است
وچون عدم حصول چنین کمال محبوب ومرغوب بنفس النفیس بی چیزی نباشد سخن
درکشف این راز میرود والسر فی عدم حصولها له بنفسه صلی
الله علیه وسلم انه لو استشهد فی الحرب لادی ذلک
الی کسر شوکة الاسلام واختلال اللب
وسر در عدم حصول شهادت بنفس النفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله آنست که اگر شهادت
می یافت در معرکه جنگ میسر بانداز آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام واختلال
دین مبین میرسید که در غزوه احد از تمثل شیطان بمثال دجال این ندا

شنیع جمیع ... سرزمین ... میگویند که دجال هم آمده ۱۲

سراقه وتفوهوا بخبر کذب الا ان محمداً قد قتل چها چها از حیص وبیص که در لشکر اسلام
بیفتاد وکدام کدام تفرق وانتشار که در جنود نصرت وفود روداد و هر گاه چنین مضمون
کذب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح ونصرت
منعکس بانهزام و هزیمت شود روداد مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید
کرد که کار تا کجا رساند وحال شهادت دفعی و سری غیر ازین نیست که اگر شهادت
میشد ولو استشهد غیلةً وسراً کما وقع لبعض
خلفائه لم یستهر امر شهادته و اگر شهید میشد
ناگهان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفای او اشتهاری نمی یافت امر شهادت
و ماجرای شهادت بعض خلفا که مراد از آن حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
داشته اند بسبیل اختصار نیست که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه
طیبه توی مسجد نبوی اشتغال با امامت نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را
ابولولوی گفتند و از مدتی در کمین بوده انتظار فرصت وقت میداشت در
عین مشغولی نماز قابو یافته از کارد دو سر دو سه ضربه به شکم آنحضرت زده
اولین رخنه در بنای اسلام انداخته روی خود را بدوده جهنم تیره
سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهای کاری خورده همانجا بصبر و تحمل نشستند
و عقد استخلاف امامت نماز را در همان حالت بکردن عبد الرحمن بن عوف
بستند بعد از آنکه آنجناب را بخانه آوردند تا دیه وصایا و تکمیل شوری
پرداختند روز سوم که یک شنبه غره محرم الحرام سنه بست و چهارم

تفوه سخن گفتن ۱۲

بغتةً

از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورده بفردوس اعلی شتافتند اما قصهٔ
شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله عنه پس این سانحه درحقیقت مقدمهٔ التجلیل واقع کربلا
و نموذج آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوش مصائب بر سر وقت
خلیفهٔ عصر ریختند صبر و تحمل بران که محض بداعیهٔ حقن دماء کلمه گویان بوده
خارج از طوق السان است خلاصه بعد نماز جمعه هیژدهم ذیحجه چند کس از
شورنجتان بلوائیان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده در حین مشغولی
بتلاوت قرآن شربت شهادت باآب شمشیر در گلوی تشنهٔ آن مظلوم ریختند
و پوست خود را بدامان دوزخ آویختند چنانچه سرخی خون آنحضرت بر سخن
کریمه فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم که دم شهادت نوبت تلاوت بان
و همان آیه آنوقت جاری بر زبان بوده گردید و هنوز باوجود انقراض
زمان و مرور دهور همان اثر خون دران مصحف که مشهور به مصحف امام
است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی افتادن خون
حضرت عثمان بر آیهٔ مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الٰهی که تفسیر
محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از واقعهٔ شهادت حضرت شیرخدا یعنی جناب علی
مرتضی علیه التحیة بالثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده
که در تاریکی شب برای تادیهٔ نماز صبح از خلافت سرا بمسجد کوفه تشریف
آورده مردم خوابیده را بصدای تکبیر متنبه میفرمودند تا بیدار شده بسرانجام
وضو و طهارت پردازند روزی بهمین عادت از در مسجد درآمده

حقن دماء بازداشتن از ریختن خونها ۱۲

انقراض دهور گذشتن زمانها ۱۲

تادیه ادا کردن ۱۲

از خفیف ستون ابن ملجم ملعون یک ضربهٔ شمشیر زهرآگین بر سر مبارک ایشان
زد و هر چند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود نموده و این ماجرا نوزدهم
رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده اتفاق
افتاده در روز سوم بست و یکم آن ماه هم جلیس شهدای علیین و هم سفر عظمای
خلد برین گشتند انا لله وانا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت بنفس آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم منحصر درهمین دو صورت بوده که در معرکه جنگ با کفا
بطریق اعلان و اشتهار خلعت شهادت پوشند یا ناگهان و پوشیده
صورت استشهاد در آینه خفا میدیدند بر تقدیر اول شان و شوکت اسلام
می‌شکست و انتظام دین و ملت درهم و برهم میگشت و بر تقدیر ثانی امر شهادت
بحد شهرت و اشتهار نمیرسید بلکه شاهد شهادت حله تمام و کمال نصیب نشد چنانکه
میسر باید بل وَلَا تَمَّتِ الشَّهَادَةُ لِاَنَّ تَمَامَ الشَّهَادَةِ اَنْ یُّقْتَلَ
الرَّجُلُ فِی الْغُرْبَةِ وَالْکُرْبَةِ وَاَنْ یُّعْقَرَ جَوَادُهٗ وَیُلْقٰی جُثَّتُہٗ مَطْرُوْحَةً
وَیُقْتَلَ حَوْلَهٗ جَمْعٌ کَثِیْرٌ مِّنْ اَعِزَّةِ اَصْحَابِهٖ وَاَقَارِبِهٖ وَاَنْ یُّنْهَبَ
مَالُهٗ وَاَنْ تُؤْسَرَ نِسَاۤئُهٗ وَاَیْتَامُهٗ کُلُّ ذٰلِكَ فِیْ ذَاتِ اللّٰهِ تَعَالٰی
بلکه شهادت باتمام نمیرسید زیرا که تمامی شهادت آنست که کشته شود مردی
در حالت غربت و کربت و پی کرده شود اسپ و مرکب او و انداخته شود
بدن او بزمین و کشته شود گرداگرد او جماعت کثیره از عزیزترین یاران
و قریبان او و غارت کرده شود مال او و اسیر شوند زنان او و در بند

یتیمان او و ہمہ این صدمات محض برای خداتعالی باشد و نفس فی سبیل اللہ الذین
جملہ مصائب را بر خود گوارا سازد و چون حصول چنین شہادت کہ فائز بدرجۂ تمام
و کمال باشد بنفس نفیس آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ بلا واسطہ ممکن نبود

فاقتضت حکمۃ اللہ تعالی ان یلحق ہذا الکمال
العظیم بسائر کمالاتہ بعد وفاتہ وانقضاء ایام
خلافتہ التی تنافی المغلوبیۃ والمظلومیۃ برجال
من اہل بیتہ بل باقرب اقاربہ واعز اولادہ
ومن یکون فی حکم ابنائہ حتی تلحق
حالہم بحالہ ویندرج کمالہم فی کمالہ

پس تقاضا کرد حکمت و کارسازی خداتعالی کہ لاحق شود و منضم گردد این کمال
بزرگ کہ ہموارہ محبوب و مرغوب بودہ بسائر کمالات او بعد وفات او و
انقضای ایام خلافت نبوت او کہ منافی مغلوبیت و مظلومیت است بوساطت
مردان از اہل بیت او بلکہ بوسیطہ نزدیکترین اقربای او و عزیزترین اولاد او و شخصی
کہ باشد در حکم پسران او تا حال ایشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان
در ضمن کمال او مندرج گردد

فتوجہت عنایۃ اللہ تعالی
بعد انقضاء ایام الخلافۃ الی ہذا الالحاق

پس متوجہ شد عنایت خداتعالی و ارادہ او بعد گذشتن ایام خلافت نبوت
این الحاق تا این کمال ہم ملحق و منضم بسائر کمالات آن حضرت گردد و [illegible]

منتظره برای حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستناب الحسنین
علیهما السلام مناب جدهما علیه افضل الصلوات و
التحیات فی جعلهما مرأتین لملاحظته وخدین لجماله
پس نائب و قائم ساخت آن عنایت و اراده الهی حضرت امام حسن و امام
حسین علیهما السلام را مقام جد امجد ایشان و گردانید این هر دو قرة العین را
دو آیینه برای ملاحظه کمال او و دو رخساره برای مشاهده جمال او تا صورت
کمال شهادت درین مرآت رسول نما مرئی شود و صفای طینت حسنین عینک
شهادت رسول الثقلین گردد و چون شهادت در نفس الامر انحصار در دو
قسم از سریه و علانیه داشت و هر یکی را از آنها لوازم و آثار مخصوص است کلام
در تقسیم و تفصیل آن میرود و لما کانت الشهادة علی قسمین شهادة
سریة و شهادة علانیة قسمت علیهما و هرگاه بوده شهادت
بر دو قسم یکی شهادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل واحد
از محالات است قسمت کرده شد بر آن هر دو یعنی یکی را از آن سبطین شهادت
سریه دادند که در جلباب خفا چنانچه شاید حالش مستور و محجوب ماند و دیگری را
شربت شهادت علانیه چشانیدند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز
از ارض تا سما آشکارا و هویدا باشد و از آنجا که غیب را بر شهادت و سر را
بر علانیه تقدم مشابه تقدم طبع بر وضع است و نیز سر مثل اجمال و علانیه
مثل تفصیل و تفصیل بعد از اجمال واقع و بلغ فرزند اکبر را مختص بقسم اول نمود

جلباب بالکسر چادر ۱۲

و فرزند صغیر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدم و تأخر رتبی میانهٔ سبطین
از دست نرود و ظهور شهادت بعد مرتبهٔ غیب و وقوع تفصیل بعد اجمال صورت
پذیرد و اجمال همین تفصیل است که ارشاد شده فاختص السبط الاکبر بالقسم الاول
پس مختص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شهادت سریه حالا شروع در لوح
و آثار آن میرود ولما کان امرها مستورا لم یظهر لها ذکر فی
الوحی وابهم امرها عند الوقوع ایضا حتی وقع علی
یدی زوجته والزوجیة من علائق المحبة دون العداوة
وکل ذلک لانه مبنی علی الستر والاخفاء و
لذلک لم یخبر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم
ولا امیر المؤمنین علیه التحیة والثناء ولا غیرهما
و هرگاه بود حال شهادت سریه پوشیده و پنهان از نظر مردمان ظاهر
نگشت ذکر آن در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع نیز تا آنکه واقع شد
بر دست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقه های محبت است نه عداوت و این همه
برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر ستر و خفاست و لهذا خبر نداده بوقوع
آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر ایشان
یعنی هرگاه بنای این قسم شهادت بر ستر و خفا بود و اخفای آن همین بود از آنکه بر
فنا و لهذا وقوع آن از دست زوجه که از همه نزدیکتر بود بنا بر این شد
و استتار صورت بست و بنایش در وحی نهادی و هم در خبر خیر البشر و غیره

در اثر جناب سید صغیر وارد گشت تا این سر مکتوب قبل از وقوع در پرده حجاب
باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان است چنانکه حالش بیان می شود

وَاخْتَصَّ السِّبْطُ الْاَصْغَرُ بِالْقِسْمِ الثَّانِي وَلَمَّا كَانَ مَبْنٰى
اَمْرِهٖ عَلَى الشُّهْرَةِ وَالْاِعْلَانِ اُنْزِلَ اَوَّلًا فِي الْوَحْيِ عَلٰى
لِسَانِ جَبْرَئِيْلَ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ تَعْيِيْنِ
الْمَكَانِ وَتَسْمِيَتِهٖ وَتَعْيِيْنِ الزَّمَانِ وَهُوَ رَأْسُ السِّتِّيْنَ
ثُمَّ اشْتَهَرَ اَمْرُهٗ وَاُعْلِنَ ذِكْرُهٗ عَلٰى لِسَانِ
اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ فِيْ سَفَرِهٖ اِلٰى صِفِّيْنَ

واختصاص یافت فرزند صغیر بقسم دوم از شهادت و هرگاه بود مبنای امر آن بر
شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در وحی بر زبان جبرئیل و غیر آن از ملائکه
بعد از آن بتعیین مکان و تسمیه آن که مشهور بکربلا است و تعیین زمان که شروع
سال شصت و یکم از هجرت بوده پس اشتهار یافت امر آن و ظاهر کرده شد ذکر
آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفین که نام
موضعی در حدود عراق است و بیانش بیاید یعنی چون مبنای قسم ثانی که شهادت
کمال شهادت است بر اشتهار و اعلان و شد ترتیب لوازم و آثار که مقتضی
کمال ظهور و اظهار باشد ضرور در باید لهذا ذکرش قبل از وقوع واقعه در وحی
سماوی و با تعیین مکان و زمان وارد گشت و نیز بیانش از زبان ولایت
ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از شروع سانحه صورت بست

بعد از وقوع واقعه موجب اشتهاره اظهار باشد پس بیانش میسر و ثم

كَمَا وَقَعَتْ وَاقِعَةُ الشَّهَادَةِ اشْتَهَرَ اَمْرُهَا بِانْقِلَابِ

التُّرْبَةِ دَمًا وَاِمْطَارِ الدَّمِ مِنَ السَّمَاءِ وَهَتْفِ

الْهَوَاتِفِ بِالْمَرَاثِي وَنَوْحِ الْجِنِّ وَبُكَائِهِمْ وَطَوَافِ

السِّبَاعِ حَافِظَاتٍ لِجُثَّتِهِ وَدُخُولِ الْحَيَّاتِ فِي

مَنَاخِرِ قَاتِلِيهِ اِلٰى غَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ اَسْبَابِ الشُّهْرَةِ

پس هرگاه واقع شد واقعهٔ شهادت مشهور شد حال آن با نقلاب خاک بخون باریدن

خون از آسمان و نالیدن هاتفان بمرثیه ها و نوحه جن و گریه ایشان و گردیدن درندگان

گرد اگرد مبرای محافظت بدن او و در آمدن مارها در سوراخهای بینی قاتلان او و

غیر آن از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد وقوع سانحه

هوش ربا و وقوع واقعه جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا علیه الوف

من التحیة والثنا بیشتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب اشتهار

و باعث اظهار این واقعه غریبه و سانحه عجیبه گردد و از آن جمله انقلاب خاک

بخون است حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون

تازه در غایت سرخی نه بر آمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود که

خم ها و سبوها و دیگر ظروف مردمان پر از خون شود اما گریستن هواتف برای

و نوحه جن و بکای اینها پس بر عرف حال که از بدعات شنیعه شیعه جهلا

است و هیچ محملی از عقل و نقل نمی‌شنید محمول نباید کرد و بلکه هر او از بشنوا

بموافق مراثی اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکا وقت
بر مصیبت شدید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تعریف
و توصیف است و بس و نوحه نمیان و بکای ایشان عبارت است از گریستن
بفریاد و فغان فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان
که در کتب صحاح و روایات معتمده مخالفت شدید و زجر و منع و وعید بران
ثابت و متحقق است پس عبارت متن رساله شریف را محمول بر سند بدعت ساختن
معتقد و را در وادیه ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر
مراد مصنف علیه الرحمة فتاوی مراثی و نوحه های منقوله از زبان جنیان است
که بجای خود بیاید و آنچه گفتیم شائبه از تعصب ندارد که مقصود ازین کلام هدایت
خاص و عام است نه ضلالت کافه انام اما محافظت درندگان ابدان شهیدان
و در آمدن انها در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران و سامعان
و سزای و جزای بدبختان است اما ورای اینهمه از اسباب شهرت و اعلان
اند حنظل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن
زعفران دم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن دو زنها
همچو شستهای آن و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از ان
از حوادث که دران ایام مذکور شود و ظهور چنین وقایع
خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
برای آنست که مذکور می شود لیطمئن القلب الضعیفان

والغائبون على وقوعها بل بابقاء البكاء والحزن
المستمر وتذكر تلك الوقائع الهائلة في امته الى يوم
القيمة فقد بلغت نهاية الشهرة في الملأ الاعلى و
الاسفل والغيب والشهادة والجن والانس والناطق والصامت

تا مطلع شوند حاضران و غائبان بر وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذ
گریه و حزن مستمر و یاد داشتن این وقائع هولناک در امت او تا روز قیامت
فلهذا بالتحقیق رسید آن وقائع بنهایت شهرت در عالم علوی و سفلی و عالم غیب
و شهادت و جن و انس و گویا و بی زبان که مراد از حیوانات و جمادات است
یعنی غایت اظهار و اشتهار و ظهور لوازم و آثار بعد از وقوع این دا
اطلاع حاضران و غائبانست که هر حاضر و غائب برین سانحه هوش ربا
مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک و ترک و تاجیک بر چنین واقعه غم فزا
خبردار گردد بلکه مقصود اصلی و غرض حقیقی ازینهمه باقیماندن غم و الم و ماتم و
تذکر و یادگاری وقائع هول اندود و سوانح غم فرسود درین امت تا
قیام قیامت است و لهذا واقعه بغایت شهرت و اشتهار در عالم علوی
و سفلی رسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت و جن و انس و ناطق و
صامت مشتهر گردیده و چون مقدمه شهادت ممهد شد اکنون بیان اتمام
مقصود و انچه متعلق بآنست رسیده چنانچه میفرمایند اذا تمهدت هذه المقدمة
فلنذكر ما يتعلق بهذا الباب مع الاشارة الى ما مهدنا من المقدمة

هرگاه تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم خبری را که متعلق باین باب است
باشارتی بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه هنگام
بیان مقصود است و بیانش موقوف بر تحریر ابنیت سبطین طیبین برای جناب
رسول الثقلین و تقریر مرتبت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال باکمال نبی الحرمین
صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه میشود اما مقدمهٔ اول
پس تفصیلش اینست فنقول اما کون السبطین ابنی رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فله وجهان پس میگوییم ابنیت
سبطین یعنی حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس
آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین علیهما السلام برای حضرت پیغمبر علیه
الصلوة و السلام هم بر دو وجه است الاول ان ابن البنت له
حکم الابن ولهذا یعد عیسی علیه السلام فی بنی اسرائیل
وجه اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است ولهذا شمرده شد
عیسی علیه السلام در فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است و
حضرت مریم از اولاد یعقوب ولهذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود و محسوب شد
پس ثابت شد که پسر دختر در حکم پسر است والثانی النص فقد ثبت
بطرق متعددة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال هما ابنای
و وجه دوم نص است یعنی تصریح به پسر خواندگی است پس بتحقیق ثابت شد بطرق متعدده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایشان یعنی حسن و حسین هر دو پسران منند

و از مؤیدات این حدیث است آنچه امام احمد بن حنبل در مسند خود تخریج نموده و ابن قیم؟ فرموده بیانش

وروی احمد فی مسنده عن ابی اسحٰق السبیعی عن هانی بن هانی عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال اروني ابني ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسین قال اروني ابني ما سمیتموه قلت حربا قال بل هو حسین فلما ولد الثالث قال اروني ابني ما سمیتموه قلت حربا قال بل هو محسن ثم قال اني سمیتهم باسماء ولد هارون شبر وشبیر ومشبر واخرجه الطبراني في الكبیر والدارقطني في الافراد والحاكم والبیهقي وابن عساكر كلهم عن علي رضي الله عنه واخرجه البغوي والطبراني عن سلمان رضي الله عنه مثله وفي القاموس شبر كبقم وشبیر كقمیر ومشبر كمحدث ابناء هارون علیه السلام

و روایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحٰق سبیعی از هانی بن هانی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بنمائید بمن فرزند مرا چه نام داشتید او را گفتم که نام داشته ام او را حرب پس فرمود بلکه او حسن است پس چون که پیدا شد امام حسین گفت بنمائید مرا پسر مرا چه نام داشتید او را گفتم که حرب داشته ام

شبیر بکسر باء موحده غیر مشدده تصغیر بر وزن امیر چنانچه در کمال و غیره است ۱۲ ح

طبرانی بفتح طاء مهمله و باء موحده و راء مهمله منسوب سوی طبریه که قصبه ایست و ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی حافظ مشهور است ۱۲ کذا فی شرح النخبة و غیره

فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید
بمن فرزند من چه نام دادید او را گفتیم که نامش حرب کرده ام فرمود بلکه او محسن است
پس فرمود به تحقیق که نامیده ام این فرزند را بنامهای پسران هارون که بزبان
عبرانی شبّر و شبیر و مشبّر است روایت کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دار قطنی
در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر همه از علی مرتضی رضی الله عنه و در روایت
کرد این حدیث را محی السنه امام بغوی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه
و در قاموس است شبّر بر وزن بقّم یعنی بفتح شین معجمه بای موحده مشدده مفتوحه
و در آخر رای مهمله و شبیر بر وزن قمیر بفتح شین معجمه و کسر بای موحده مخففه و ملحق
بیای مثناة تحتانی و رای مهمله در آخر و مشبّر بر وزن محدّث بضم میم و فتح
شین معجمه و بای موحده مشدده مکسوره و رای مهمله در آخر پسران هارون علیه السلام
اند پوشیده نماند که ازین روایات و امثال آنها مفهوم میشود که حضرت حسنین و محسن در
حضور حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام صحیح و سالم پیدا شده مشرف به تسمیه از
زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست که جناب امیرالمؤمنین کرم الله وجهه موافق
عرف و عادت عرب که پسران خود را مسمّی بنام اکابر مشهوره و رؤسای
معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده مسمّی فرموده
بود هرگاه تبدیل اسامی سه گانه از ارشاد رسالت پناه بظهور آمد دریافت
شد که [illegible] فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت ولهذا
حضرت ایشان کرم الله وجهه بعد ازان پسران خود را بنامهای اکابر

زمان فترت و ایام جاہلیت مسمی نفرمودند بلکہ باسامی صحابہ کبار و خلفا
نامدار مسمی نمودند چنانچہ ابوبکر و عمر و عثمان وغیرہ اسمای فرزندان
جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتمدہ مروی ست
پس قیاس تسمیہ بنام خلفای کبار بر نام حرب قیاس بمقابلہ نص است اما
مقدمہ ثانیہ پس باش نیست وامّا کونہما مرآتین
لملاحظتہ صلی اللہ علیہ وسلم فمن وجہین
واما بودن حسنین دو آیینہ برای ملاحظہ جمال باکمال آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس بدو وجہ ست الاول من جہۃ السیادۃ المطلقۃ
اول از جہت سیادت مطلقہ ست یعنی بجہت سیادت مطلقہ کہ عبارت
از سرداری بی قید ست جناب حسنین آینہ جمال سید المؤمنین گردیدند
وسندش نیست کہ مذکور می شود فقد اخرج النسائی
والرویانی والضیاء عن حذیفۃ وابو یعلی عن
ابی سعید وابن ماجۃ عن ابن عمر وابن عدی
عن ابن مسعود وابو نعیم عن علی والطبرانی
فی الکبیر عن عمر وجابر والبراء واسامۃ
بن زید ومالک بن الحویرث والدیلمی عن انس
وابن عساکر عن عائشۃ وابن عمر وابی سعید
وابی رمثۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

وَسَلَّمَ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ
الْجَنَّةِ وَزَادَ ابْنُ مَاجَةَ وَغَيْرُهُ وَاَبُوْهُمَا خَيْرٌ مِّنْهُمَا وَ
عِنْدَ الطَّبَرَانِيِّ وَاَبُوْهُمَا اَفْضَلُ مِنْهُمَا وَزَادَ الْحَاكِمُ
وَابْنُ حِبَّانَ وَغَيْرُهُمَا اِلَّا ابْنَيِ الْخَالَةِ عِيْسَى بْنِ مَرْيَمَ وَيَحْيٰى بْنِ زَكَرِيَّا
پس بتحقیق برآورده یعنی روایت کرده نسائی و رویانی و ضیای مقدسی
از حذیفه و ابو یعلی از ابی سعید و ابن ماجه از ابن عمر و ابن عدی از ابن مسعود
و ابو نعیم از علی کرم الله وجهه و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و براء بن عازب
و اسامه بن زید و مالک بن حویرث و دیلمی از انس و ابن عساکر از عائشه
و ابن عمر و ابن عباس و ابی رمثه رضی الله عنهم که بتحقیق رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود حسن و حسین هر دو سردار نوجوانان بهشت اند و زیاده
کرد ابن ماجه و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان است و نزد طبرانی پدر
ایشان فاضلتر از ایشان است و زیاده کرد حاکم و ابن حبان و غیر
ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا مجملا حدیث مذکور
که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهما السلام است هر گاه بچندین
طرق متعدده مروی از اجله صحابه است بحد تواتر معنوی رسیده و حدیث
خیریت و افضلیت حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از جناب حسنین علیهما السلام که
مستقلا [illegible] ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است مشعر کمال بالای
کمال [illegible] نور فوق نور تصور باید کرد و [illegible] در زیادت حاکم

و ابن حبان و غیر ایشان مذکورست محمول بر آنست که آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده اند پس این استثنا
برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد از آنکه رفع استثنا
از مرئی مرویست از مرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق مرئی
باشد و تطابق میانه مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت
و اتحاد مرآت با مرئی است که ارشاد میشود و من متفرعات هذه
المرآتیة کون محبتهما محبته و بغضهما بغضه صلی الله علیه
و آله و سلم کما وقع فی روایة ابن عساکر و غیره عن ابن عباس من
احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی
و از جمله متفرعات این مرآتیت است بودن محبت و دوستی حسنین علیهما
محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان
و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه واقع شده در روایت ابن
عساکر و غیر او از ابن عباس رضی الله عنه کسیکه دوست دارد ایشان
یعنی حسن و حسین را پس بتحقیق دوست دارد مرا و کسیکه دشمن دارد
ایشان را پس بتحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین بعینه محبت با رسول و
دشمنی ایشان دشمنی با رسول است و چون دوستی و دشمنی با رسول دوستی و
دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی خدا
ثبت اتحادیست که فوق آن متصور نباشد این بود بیان حدیث اول

وبجهت سیادت مطلقه بوده اما وجه ثانی قرابتیت که مبنی بر اتحاد صورت گشت
از ایشان شنید والثانی من جهة مشابهة الصورة فانهما کانا
کالشقیقین له صلی الله علیه وآله وسلم فی الظاهر
ایضا دوم از جهت مشابهت صورت زیرا که ایشان یعنی حضرت
حسنین بودند گویا دو تصویر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ظاهر نیز یعنی
چنانکه در سیرت باطنی مشابه بودند با حضرت رسالت بودند در صورت و ظاهر نیز
مشابهت و مماثلت بآن حضرت داشتند و سند این مشابهت است که میفرمایند
فقد اخرج البخاری عن انس قال لم یکن احد اشبه
بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم من الحسن بن علی
وقال فی الحسین ایضا کان اشبههم برسول
الله صلی الله علیه وسلم پس بتحقیق روایت کرد بخاری از انس که
گفت نبود هیچکس مشابه ترین مردم با نبی صلی الله علیه وآله وسلم از حسن بن علی
و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه ترین مردم با رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یعنی حضرت امام حسن و همچنان جناب امام حسین علیهما السلام اشبه
الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة بودند و چون تشبیه در روایت
[illegible] بصورت جمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر واحد از حضرت
حسنین ظاهر موهم اشکال بود و برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض بحدیث
[illegible] میرود وروی هذا الحدیث مفصلا

الترمذي عن علي كرم الله وجهه وصححه قال
الحسن اشبه برسول الله صلى الله عليه وسلم
ما بين الصدر الى الرأس والحسين اشبه بالنبي
صلى الله عليه وسلم فيما كان اسفل من ذلك

را مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه تر بود
با رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در چیزیکه فروتر از صدر است یعنی بجهت فوقانی بدن حضرت امام حسن و بجهت تحتانی بدن حضرت
امام حسین مشابهت تام با رسول خدا علیه الصلوة والسلام داشتند پس حضرت حسنین باعتبار مجموعه
جسمین تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول [illegible]
که گویا صورت جسمیه طینت محمدی دو حصه شده در ماه طلعت هر دو فرزند [illegible]
نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شعاع خورشید رسالت بر [illegible] استعداد این
هر دو سلاله دودمان نبالت و جلالت از [illegible] تام در سیرت [illegible] ظهور
یافته و چون واسطه ثبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعه
صورت محمدی در سبطین حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنج تن که [illegible]
خمسه هر یکی کامل و مکمل بر آمده و ما به الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت
چیزی دگر نمانده و رنگی عجیب جلوه [illegible] از خلت [illegible] دارد [illegible]
با این هیئت مجموعی فرض عین بر ارباب ایمان و موصل بدرجه [illegible]
قیامت با نبی آخر الزمان باشد و فذلکه این کلام و خلاصه این مرام [illegible]

ارشاد می شود و اخرج الترمذی ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اخذ الحسن والحسین فقال من احبنی واحب هذین و
اباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة وقال هذا حدیث منکر

و بر آورد ترمذی بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفت امام حسن و
امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست دارد مرا و دوست دارد این هر دو
را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در درجه من روز قیامت و گفت ترمذی
که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند
که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت کرده باشد و این از اقسام احادیث
ضعاف است لیکن چون بروایت دیگر ثقات مانند ابن حبان و امام حنبل تقویت
و ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد
بان بکار رفت و اشارت بدین اجتماع و اتحاد است آنچه جناب مسلم علیه الرحمه
در رساله عزیز الاقتباس از صحیح مسلم نقل فرموده خرج النبی صلی الله علیه وآله
وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین
فادخله معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ارشاد [illegible] صبحی و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل کجاوه شتر از آن پیدا
بود از موی سیاه پس امام حسن بن علی پس داخل کرد او را در ان گلیم پس
حسین آمد پس داخل کرد او را باو پس آمد فاطمه پس داخل کرد او را پس آمد

علی پس زیر گلیم داخل کرد و او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه‌اش این است جز این نیست که میخواهد
خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد شما را پاکی تمام
پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر شرحی و بسطی در کلام خواهد که این عجاله
متحمل آن نمیتواند شد اما آنچه اعتقاد ما است همین قدر است که ذیل نفوس این
حضرات قادسه از لوث کبائر و صغائر عمدی و اخلاق ذمیمه باطنی بالکلیه پاک
و صاف است و نیز در رساله عزیز الاقتباس است اتانی ملک فسلم علی نزل
من السماء لم ینزل قبلها فبشرنی ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وان
فاطمة سیدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد پیش من فرشته پس سلام
کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش ازین یکبار پس مژده
داد مرا بآنکه حسن و حسین سردار نوجوانان بهشت اند و بتحقیق فاطمه سردار
زنان بهشت است باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای
حسنین بر مردمان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثنا
است و این صراحة آن بشارت است که بالا گذشت و نیز دران رساله است
ان الحسن والحسین هما ریحانتای من الدنیا رواه الترمذی هر آینه حسن و حسین
دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و ثمره فواد من از باغ دنیا
غیر از حسن و حسین دیگری نیست و نیز دران رساله است هذان ابنای و ابنا
بنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس یعنی
حسن و حسین پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا من [illegible]

دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و دوست دار کسی را که دوست
دارد ایشانرا و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم مقرون باجابت
است در دوست داشتن خدا تعالی حضرت حسنین و دوستدار حسنین را تعالی
نیست و از لطائف این حدیث است که سند محبیت و محبوبیت حسنین برای
حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة و محبوبیت حسنین و محب حسنین برای خدای
متعال هر دو واقع شد. و نیز در آن رسالت صدق الله و رسوله انما
اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی
قطعت حدیثی و رفعتهما رواه احمد والترمذی و ابن ماجه و ابو داود والنسائی
است فرمود خدا و رسول او جز این نیست که اموال و اولاد شما سبب آزمایش
است نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و میلغزیدند
پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن خود را و برداشتم آن هر دو را یعنی روزی
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشغول بخطبه خواندن بودند که حضرت امام
حسن و امام حسین علیهما السلام تشریف آوردند و پای مبارک اینها در رفتار
لغزش میکرد و چنانکه مبادا بزمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد
چون این حالت را آن حضرت در اثنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت
[illegible] بی‌ضبط برآمده خطبه را گذاشته هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند از مقام
شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردنیست که چه قدر اهتمام بشان حضرت
[illegible] داشتند و با اینهمه [illegible] و لا ملاحظه شود که چها چها از مصائب و بلا نصیب

این جگرگوشه‌ها خاصه حضرت سید الشهداء و دیگر اهلبیت مصطفی در واقعه کربلا گذشت
و ازین قسم احادیث کثیره که شطری ازان دران رساله نیز باقی است
در کتب صحاح مروی است که برای استیفای بیان آنها دفترها باید لهذا طی
کشح ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حالی ناظران باخبر باد
که مقصود جناب علامه علیه الرحمه از تالیف این رساله بیان سر شهادت
سبطین مکرمین یعنی حضرت حسنین علیهما التحیة والثنا است و آن موقوف بر تمهید مقدمه
و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این اثر یا اعلان
این سر و مساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میرود و
اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق مشتی نمونه از خروار کرده میشود

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ اَبِيْهِ قَالَ حَجَّ الْحَسَنُ خَمْسَ
عَشَرَةَ حَجَّةً مَاشِيًا وَنَجَائِبُهُ تُقَادُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ
مِنْ مَالِهِ لِلّٰهِ مَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ اللّٰهَ مَالَهُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
حَتّٰى اَنَّهُ كَانَ يُعْطِيْ نَعْلًا وَيُمْسِكُ نَعْلًا وَيُعْطِيْ
خُفًّا وَيُمْسِكُ خُفًّا روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق
علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه
اسپها کوتل کشیده می‌برد پیش پیش او و جدا شد از مال خود برای
خدا دو بار و بتنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود که
می‌بخشید یکتا پاپوش او نگاه میداشت یکتا پاپوش را و می‌بخشید

ختم شد مقدمه

بیست و یکم در بیان شهادت حضرت امام حسن علیه التحیة والثنا

یکپا موزه را و نگاه میداشت یکپای دیگر را یعنی مجاهده بالنفس و محافظت
آداب کعبه از اینجا هویداست که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه
تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسپهای کوتل پیش پیش او می کشیدند و خدم
و حشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار پیدا که دو باره تمامی
مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره کوهر تنصیف عطایای مال
فی سبیل الله در سلک تقسیم کشید حتی که کار عطایای یکپا نعل و موزه
و نگاهداشت یکپای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس
از عطایای بالکلیه است و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که
روزی بر مسند امامت جلوه فرما و گرداگرد موالی و اهالی چون هاله گرد قمر
دور نما بودند که مردی از کفار آمد و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام او
چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی که مرد خونخوار
و بغایت جبار بود و دیگر کلمات نا ملائم به شان اسد الله الغالب جا و بیجا
هرزه درائی را به نهایت رسانید حضار مجلس گرامی بسماع چنین هفوات
خرافت سمات از دست ضبط بر آمده خواستند که بتادیب آن بی ادب
پردازند که آنجناب سراپا تعظیم بمقتضای خلق عظیم متوجه حالش شده
ارشاد کردند که از طرز گفتار و اطوار پیداست که رنجی داری و مصیبتی
گرفتاری اگر گرسنه طعام لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر ادای
بدهی بدوش تست بادایش پردازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و

حمایت تو سازم چون آن مرد هیچ سخنان لا دیر شکر ریز مقابله کلمات زهر آمیز
و خشونت انگیز خود گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی
که قالع باب خیبر و برادر و وصی پیغمبر بود و بدولت اسلام رسید و یکی از
موالیان خاص فدائیان باختصاص گردید و ازین قسم نقل حکایات
بحدیست که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت سریه
موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن دران میرود ؕ

وَكَانَ وَفَاتُهُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ سَنَةَ
تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ عَلَى أَرْجَحِ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ رَبِيعِ
الْأَوَّلِ أَوْ فِي آخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُورُ

و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله عنه سال چهل و نهم از هجرت
بنا بر قوی ترین اقوال عشره ربیع الاول یا در آخر صفر و همین مشهور است
یعنی بتحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بست و هشتم
و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

وَسَبَبُ مَوْتِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ
قَيْسٍ سَمَّتْهُ بِإِغْوَاءِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ يَزِيدُ ضَمِنَ
لَهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرِضَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللّٰهُ
عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَةُ
إِلَى يَزِيدَ تَسْأَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ

إنا لم نكن نرضاك للحسن أفأضعت
لأنفسنا فصارت ممن خسر الدنيا والآخرة ذلك
هو الخسران المبين وسبب وفات او آن بود که زوجهٔ او
جعده دختر اشعث بن قیس زهر داد او را باغوای یزید بن معاویه و بود یزید
که وعده داده بود جعده را برارتکاب این کار بانکه تزویج خواهد کرد او را
پس جعده کرد آنچه یزید خواسته بود پس بیمار شد حضرت امام حسن تا چهل روز
بستر وفات یافت پس فرستاد جعده شخصی را بطرف یزید و میخواست وفای
آنچه وعده با او کرده بود پس گفت یزید ما راضی نبودیم بودن تو پیش
حسن آیا پس چگونه راضی باشیم بودن تو پیش خود پس گفت جعده از جمله
کسانیکه زیانکار دنیا و آخرت است این زیانکاری همان زیانکاری ظاهر است
وكان مرضه الإسهال الكبدي وتقطع
الأمعاء و بود بیماری آن حضرت اسهال کبدی و پاره پاره شدن
رودها یعنی هنگام اجابت دستها پاره های جگر در رودها بریده شده می بر آمد
چنانچه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام رفت آن حضرت چون از بیت الخلا
بر آمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد آن شخص گوید که من آن پاره ها را
ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند فلما
حضرته الوفاة جاء الحسين رضي الله عنه
فقال أي أخي من صاحبك قال تريد قتله قال

نعم قال لئن كان صاحبي الذي أظن فالله أشد له نقمة وإن لم يكنه فما أحب أن تقتل بي بريئاً ثم قال لقد سقيت السم مراراً وما سقيت مرة أشد من هذه

و هرگاه حاضر شد او را وفات بیامد امام حسین بن علی علیه السلام پس گفت ای
برادر من که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد و گفت میخواهی قتل او را
گفت آری گفت هر آینه اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم [illegible]
سخت ترست برای او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی است برای
گرفتن انتقام کافی است و اگر نیست او در واقع که با او گمان نیست و دوست
نمیدارم که بکشی با انتقام من بیگناهی را پس گفت که هر آینه بتحقیق نوشانیده
شدم زهر چند بار و نوشانیده شدم هیچ بار سخت تر از این بار و پوشیده
نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل امور چند است اول چون مناط
شهادت سر به پرخفا و اشتباه بوده قاتل را هم بمعرض گمان و اختفا گذاشتند
تا از این جهت نیز این راز در پرده باشد و شعاع اظهار و ابراز بر بیرون
نتابد دوم اخذ قصاص از اموری است که بحکم شرع عزم و احتیاط از آن را
در خلق تمام نیست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین و تعیین قاتل جزما
آن جائز نیست سوم علی کمش از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال حلم و کظم
غیظ است چه اگر تحقیق و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من [illegible]

همگی الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص در نوردیدن
کاهمین حضرت است که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت پاک طینتان روزگار نیست
باقی نگذاشته اند و الا کجا نفس از انتقام با وجود قدرت کاریست دشوار که
چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر است و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر درین باره نسبت بآنحضرت سابق ارشاد شد کنایه باشد از حالت
وایامی قریب وفات است چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیر المؤمنین حسن
علیه السلام را شش بار زهر داده اند پنجبار کاری نکرد و بار ششم کارگر
افتاده و در حلیه ابونعیم از عمیر بن اسحق مرویست که من و شخصی دیگر در مرض
موت حضرت امام حسن علیه السلام برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان
چیزی از من بپرس عرض کردم که درین حالت امری پرسیدن نخواهم
همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید که آن حضرت
بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدنیست بپرس که باز
فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود که مرا چند بار
زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پارهای جگرم بریده می افتد پس
راوی گوید که من روز دیگر بخدمت آنحضرت حاضر شدم دیدم که حالت
احتضار است و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت استفسار
از قاتل میفرمایند الی آخر الروایه که آنفا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت
علیه السلام محبوب دید که گویا میان دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون

این خواب را پیش سعید بن المسیب بیان کرد گفت که زمان وفات جناب
امام حسن قریب رسیده آنحضرت هرگاه وقت رحلت قریب آمد بجناب امام
حسین وصیت فرمودند که من از عائشه خواسته ام که چون من بمیرم قبر
مرا در خانه خود جا دهد و عائشه با من وعده کرده است پس بعد وفات
من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلاة والسلام ببرید و از عائشه
خواهید اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجد من دفن کنید و میدانم که مروان و
بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید
که جنازه مرا در بقیع برند و همانجا دفن کنند و همچنان بوقوع آمد که هرگاه حضرت
امام حسن علیه السلام لبیک داعی حق گفت جناب امام حسین بخدمت عائشه
رفته دستوری خواست عائشه گفت که خوب است که حسن درینجا مدفون شود
و چون این خبر بمروان رسید بنی امیه در حجره قدم زدند و ممانعت کردند مدفون
کردن ندادند پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بجنت البقیع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت مدفون
کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص که
امیر آن عصر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و حال قصه
درین مقام همین قدر است که قبل رفتن امام حسین ... شریف و ...
ولادت پس بدانست که از شاه ولی شوق کاتب آن عاشق [illegible]
الشریف ... ۱۲ ... [illegible]

اشهر الا ایاما وقد ولد النصف من شعبان سنة ثلث
من الهجرة علی الصحیح وقیل فی رمضان و بود عمر شریف او چهل وپنجسال
وشش ماه مگر کسری کم از روزها و به تحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از
هجرت بروایت صحیح وگفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت
حضرت امام حسن علیه السلام همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است
ولادت آنحضرت نزد بعضی پانزدهم شعبان ونزد بعضی پانزدهم رمضان سال
سوم از هجرت است و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی
غره ونزد بعضی پنجم ماه مذکور ومشهور بیست وهشتم ماه صفر سال چهل ونه
هجری است و سنین عمر شریف چهل وپنجسال وشش ماه چند روز کم بروایت صحیح
است پس عتبار سنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ
وفات پنجم ربیع الاول می افتد تا چهل وپنجسال وشش ماه کسری کم بحساب است
آید ومؤید نیست آنچه گفته اند که عمر شریف آنحضرت چهل وپنجسال وچند ماه بود هفت
سال در کنار زینت حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه پرورش یافتند و
سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال
وچند ماه دیگر فقط در کنف رحمت حضرت رب العزة زندگانی کردند

هذا ما یتعلق بالشهادة السریة التی

اختص بها السبط الاکبر این است آنچه متعلق بود به شهادت سریه که
مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید

وَاَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْاَصْغَرُ فَهِيَ
مِنْ اَكْبَرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُودَةِ و اما شهادت ظاهری که اختصاص یافت
بآن فرزند صغیر پس آن از بزرگترین وقائع مشهوره است وسبب
شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا اَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيدُ
وَتَسَلَّطَ وَذٰلِكَ فِي رَجَبٍ سَنَةَ سِتِّينَ بِدِمَشْقَ كَتَبَ
اِلَى الْاَقَالِيمِ لِاَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ اِلٰى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ
الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ اَنْ يَاْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهِ
لِاَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا
و سبب شهرت آن آشکارا شدن آنست و سببش آنکه هر گاه مالک و پادشاه شد
یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن در ماه رجب سال شصتم از هجرت بشهر دمشق
اتفاق افتاد نوشت نامه ها بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود
نوشت نامه بعامل خود بمدینه ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین رضی الله
عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود او
فاسق دائم الخمر ظالم باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد
و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه ها باقالیم و ممالک
برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید
ولید بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید که معاویه بنده از

از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او نشستم و بیعت انقیاد برای خود
بر دوستی میخواهم باید که از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری
و درنگ و تاخیر در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبه بمجرد ورود نامه حسین بن علی
و عبدالله بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید بولید بن عقبه رسید
بمروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبدالرحمن بن ابی بکر
و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را طلب کن و ازین هر چهار کس درخواست
بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر والا این هر چهار تن را گردن بزن تا برای دیگران
عبرت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف نورزد و ولید بمشورت مروان راضی
نگشت و گفت که من پسر فاطمه و پسر ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر را کشتن نمیتوانم
المختصر گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید آنجناب جماعه غلامان و
موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش او
رفتند ولید براه تعظیم در آمده عرض مضمون نامه یزید نموده درخواست
بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت یزید نخواهم کرد
که او فاسق و دائم الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت خود
باز نیامده دست از خبث طینت برنداشته با ولید گفت که ای امیر حسین را
بی اخذ بیعت بگذار که بار دیگر بر وی قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت کند
و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت
ای مروان مرا بکشتن حسین میگوئی اگر شرق و غرب عالم بمن بخشند

قصد خویش تخمیم مروان بعد ازین خاموش ماند و آنجناب از آنجا بر نهاست
عزیمت بجانب ساخته بقصد روانگی اطراف مکه معظمه برداشتند چنانچه ارشاد شده
وخرج الحسين الى مكة لاربع خلون من شعبان
فدخل مكة واقام بها و روان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم
شعبان پس داخل شد بمکه و اقامت گرفت دران و چون خبر خروج حضرت
امام حسین از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار مشتهر گردید
و مردم اطراف و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت
و انقیاد آنجناب اتفاق کرده نامه ها علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن بر طلب ارسال
داشتند چنانچه بیانش میرود ولما وصل الخبر الى اهل الكوفة
اتفق منهم جمع كثير وكتبوا الى الحسين عليه السلام
يستدعونه اليهم ويبذلون له القيام بين يديه
بانفسهم واموالهم وبالغوا في ذلك وتتابعت
اليه نحو مائة وخمسين كتابا من كل طائفة و
جماعة فبعث اليهم ابن عمه مسلم بن عقيل وحثهم على
نصرته وحمايته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند از ایشان
جماعت کثیر و نوشتند نامه ها بخدمت امام حسین مضمون بطلب حضور
و بذل جانها و مالهای خود را در خدمتگاری بحضور آنجناب و مبالغه
[illegible] پی در پی رسید بآن حضرت قریب صد و پنجاه نامه

نامه از هر گروه و جماعت پیش روانه کرد و بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را
و ترغیب و تاکید فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او با جمله کوفیان بالحاح
تمام نامه های متواتر و قاصدهای متکاثر در طلب حضرت امام حسین علیه السلام
فرستادند و در خصوص اصرار و استبداد زیاده تر بکار بردند و گویند که نامه آخر
که بخدمت معتمدی از اهل کوفه رسید عبارتش این بود للحسین بن علی من
شیعته و شیعة ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما بعد فان الناس ینتظرونک
ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله والسلام علیک ورحمة الله
وبرکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت و انقیاد کسی
سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا خود را بزودی برسان
و ما را از رنج انتظار وا رهان چون استدعای کوفیان در باب طلب زیاده
از حد گذشت آنحضرت خواستند که از جانب عنان عزیمت بآن صوب فرمایند
عبدالله بن عباس و دیگر اجلهٔ اصحاب که در مکه معظمه بودند ممانعت نمودند
و گفتند که بفحوای الکوفی لا یوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور عالم است
قول و فعل ایشان اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال و مقام قرار یافت
که آنحضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از معتمدان خویش باطراف روانه
کنند چنانچه برادر عمزاد مسلم بن عقیل را به نیابت خود رخصت کوفه فرمود
و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص
و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش هوش شنیدنی است

و بجهد کی قیان بچشم انصاف و بینید فلما وصل مسلم الکوفة
نزل فی دار المختار بن عبید و بایع الحسین علی
یدیه خلق کثیر اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع
علی ذلک النعمان بن بشیر والی الکوفة
من جانب یزید و کان صحابیا فهدد
الناس علی ذلک لکن اکتفی بمجرد التهدید
ولم یتعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم بکوفه فرود شد
در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاده
از دوازده هزار کس پس مطلع بر این حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه
از جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا
نمود بمجرد تهدید و متعرض نگشت برای هیچکس مجملاً چون مسلم بن عقیل داخل کوفه
شده به خانه مختار بن عبید ثقفی رخت اقامت کشاد مردم کوفه هجوم
آوردند و بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت از دوازده هزار در گذشت
کار به هجده هزار و بروایتی بیست هزار و بروایتی به چهل هزار رسید نعمان بن
بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته
کار بند تهدید و تخویف شده باشتباه اعراض و اغماض متعرض حال احدی
مبایعین نگشت بلکه در باطن معاون در کار حضرت مسلم بوده پنهانی
مردم بر بیعت و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان به

نمایان شد بعضی از بدنہادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسعایت
و شکایت نعمان پرداختند چنانچه میفرمایند فکتب مسلم
بن سعید الحضرمی وعمارة بن الولید بن
عقبة الی یزید یخبرانه عن امر مسلم ومیل اهل الکوفة الیه
وتغافل النعمان بن بشیر عنه پس نوشت مسلم بن سعید حضرمی
و عماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید در حالیکه خبر دادند او را
از امر مسلم و میل اهل کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از و یعنی مسلم بن
حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال ورود مسلم بکوفه و رجوع مردم
بخدمت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان بن بشیر او را خبر دار
کردند فعزل یزید النعمان وولی مکانه عبید الله بن
زیاد وکان والیا علی البصرة فتوجه عبید الله
من البصرة الی الکوفة ودخلها لیلا من
جهة البادیة فی لباس اهل الحجاز واوهم
انه الحسین رضی الله عنه فاستقبله
الناس فی ظلمة اللیل وسلموا علیه مستبشرین
بقدومه وقالوا مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت
خیر مقدم فکذلک دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید
نعمان را و حاکم گردانید بجای او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره

فتوجه

پس سامان سفر کرد عبید الله از بصره بسوی کوفه و داخل شد در انوقت شب
از طرف بیابان بلباس حجازیان و در وهم انداخت مردم را باینکه حسین است ا
پس استقبال کردند او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش
پیش او و گفتند مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن
پس خاموش ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد مکان حاکم نشین را مخفی مباد
که چون مردم کوفه بعد اختیار بیعت در انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کوشیدند
داعی بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام گردیدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف
عنان از مکه بکوفه پرداخته و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتهار یافته
گویند که یزید بدریافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره طلب از ندیمان
گشت مشاوران بد مآل چنان اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق
از دست ما رفت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صوابدید
که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود که
که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه بر کند
آخر بعد رد و بعض قرار دادند که این کار غیر از دست عبید الله بن زیاد
سر انجام نیابد یزید ابن زیاد را که حاکم بصره بود بامارت کوفه و عراق امیر
کرده باو نوشت که زود و از زود خود را از بصره بکوفه رسانیده مسلم بن
عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشد و از حسین طلب بیعت نماید اگر
او قبول بیعت کرد بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام ابن زیاد

سپهدار خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته بالعجلت روانه کوفه شد تا آنکه
تا قادسیه رسید سپاه خود را در آنجا گذاشته و از راه قریب خود را بلباس
حجازیان آراسته و عمامه سیاه بسته و بر شتری نشسته با معدودی چند از ملازمی
که قافله حجاز می‌آید در تاریکی شب میانهٔ نماز شام و عشا بکوفه در آمد و مردم
کوفه که همه‌تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
امام حسین پنداشتند و باستقبالش برخاستند و سلام کردند و مرحبا گفتند
و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت برلب افکنده هیچ نگفت
تا آنکه داخل دار الاماره گشت و همه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او
خبردار نشوند و دفعةً بلوا کرده آماده فتنه و فساد در دفع او نکردند

فَلَمَّا أَصْبَحَ جَمَعَ النَّاسَ وَقَرَعَ عَلَيْهِمْ مَنْشُورَ الْإِيَالَةِ
وَهَدَّدَهُمْ وَحَذَّرَهُمْ عَنْ مُخَالَفَةِ يَزِيدَ وَفَرَّقَ جَمَاعَةَ
مُسْلِمٍ بِقُوَّةِ التَّدْبِيرِ وَاخْتَفَى مُسْلِمٌ فِي دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ

پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر ایشان سند حکومت
خود را و تهدید و تخدیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق گردانید جماعت
مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه هانی بن عروه یعنی بجهت
تهدیدهای و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه مبایعان حضرت مسلم متفرق
گردیده و مسلم خود را بخانه هانی بن عروه سپرده مختفی شد فَأَرْسَلَ

عُبَيْدُ اللهِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ مَعَ فَوْجٍ إِلَى دَارِ

بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَحَبَسَهُ وَحَبَسَ جَمِيعَ رُؤَسَاءِ
الْكُوفَةِ عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ وَأَتَى الْخَبَرُ مُسْلِمًا فَنَادَى
بِشِعَارِهِ فَاجْتَمَعَ مَعَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفًا وَأَحَاطُوا بِالْقَصْرِ

پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانهٔ هانی بن عروه پس
آورد او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله رؤسای کوفه
نزد خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان
خود را پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر
یعنی چون ابن زیاد هانی بن عروه و دیگر رؤسای کوفه را در مکانی
از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم دریافت این حال خاصان و رفیقان
خود را جمع فرموده با جمعیت چهل هزار کس محاصره قصر عبید الله بن زیاد نمود

فَأَمَرَ عُبَيْدُ اللهِ الْأُسَارَى مِنْ رُؤَسَاءِ الْكُوفَةِ أَنْ
يُكَلِّمُوا عَشَائِرَهُمْ وَيَرُدُّوهُمْ عَنْ فِئَةِ مُسْلِمٍ
فَكَلَّمُوهُمْ فَتَفَرَّقُوا عَنْهُ وَأَمْسَى مُسْلِمٌ فِي خَمْسِمِائَةٍ فَلَمَّا
اخْتَلَطَ الظَّلَامُ ذَهَبَ أُولَئِكَ أَيْضًا وَبَقِيَ وَحْدَهُ

پس امر کرد ابن زیاد اسیران را که از رئیسان کوفه بودند که بفهمانند
عزیزان و قریبان خود را و باز دارند ایشان را از رفاقت مسلم پس
فهمانیدند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه ایشان
گرد مسلم در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه او متفرق گشتند و با شام

هزار یا پانصد باقی ماند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی
ماند مسلم تن تنها یعنی اول از چهل هزار یا پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن
چون شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند
و گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت
پانصد کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید درین قدر
فرصت همه بار رفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر
ابن زیاد رسید دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب صد
کس باقی ماند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا
میروند بعد از آن هم دوازده کس باقی ماند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط
متواتر فرستادید و بار طلبیدید و حواله با عدا نمودید چون یکدو قدم دیگر
رفت یک کس با او نبود فتردد فی الطریق فاتی منزل امرأة
فاستسقاها فسقته وادخلته فی دارها پس آمد و رفت میکرد
مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد و از وی پس آب نوشانید
آن زن مسلم را او داخل کرد و او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها
گذاشتند و همه یا گریختند مسلم در راه سرگشته تنها میگشت و از این طرف
با آن طرف میرفت درین حال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه
نام داشت آمده طلب آب نمود آن زن او را آب نوشانیده داخل خانه
خود نمود وکان ابنها مولی لمحمد بن الاشعث

فانطلق فاخبر محمداً واخبر محمد عبيد الله فبعث
عبيد الله عمرو بن حريث صاحب شرطته ومحمد بن الاشعث
فاحاطا بالدار بود پسران مولی یعنی غلام آزاد محمد بن اشعث پس رفت آن پسر
و خبر کرد محمد را و خبر کرد محمد عبید الله را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث
کوتوال شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را
طوعه مسلم را انجا نه خود جا داد و از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعه که [illegible]
بود بدلالی خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن ناکس هماندم پیش ابن زیاد
رفته سر کلافه این راز وا نمود ابن زیاد و محمد دریافت اینحال کوتوال شهر که
عمرو بن حریث نام داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتاری مسلم فرستاد
ایشان با جماعه کثیر رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم دران سکونت داشت
محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون کشته شدن [illegible]
شان [illegible] در خانه گوارا نکرد فخرج مسلم بسيفه يقاتلهم
فاتاه محمد بن الاشعث بالامان فجاء به الى عبيد الله
فضرب عنقه والقى جثته الى الناس وقتل
هانئاً وكان ذلك لثلث خلون من
ذي الحجة سنة ستين من الهجرة وقتل عبيد الله
محمداً وابراهيم ابني مسلم ايضاً معه [illegible]
[illegible] الغرض جنگ میکرد با نها پیش آمد محمد بن اشعث با امان [illegible]

آورد مسلم را بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را
بطرف مردمان و بر دار کشید هانی را و بود این واقعه سوم ذیحجه سال شصت
از هجرت و کشت ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او و گویند که چون ابن حجر
کوتوال و ابن اشعث سر حلقهٔ ارباب جدال با جماعت شصت کس خانهٔ طوعه را
محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه بر آمد و هنگامهٔ محاربه گرم کرد
چنانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را بجهنم رسانید و چون
ابن اشعث دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده
اظهار امان نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم
پسران آنحضرت را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد آن سردار اشقیا قبل از
رسیدن مسلم نزد او بدربانان حکم داد که همین که مسلم داخل دروازه شود
گردنش بزنید و سرش از تن جدا سازند چنانچه رفیقان ابن زیاد از چپ و راست
شمشیرها کشیده در دم دروازه استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت
گردنش زدند و سرش از تن جدا کرده پیش مردمان انداختند و گویند که
هنگامیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد میشد مشغول بتهلیل و تسبیح بود و کریمهٔ رَبَّنَا افْتَحْ
بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ تلاوت می نمود که دفعةً شربت
شهادت چشید و رخت اقامت از دار فنا بدار بقا کشید بعد از آن محمد و
ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را کشته بر دار کشیدند و
سرهای این مظلومان را بر نیزه کشیده در کوفه در بدر گردانیدند این سانحه

سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد و تمام شدن داستان جالابر صغا حال
حضرت امام حسین علیه السلام در روانگی آنحضرت از مکه بطرف کوفه و رسیدن
بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا کوشش فرا باید داشت و فی ذلک
الیوم خرج الحسین من مکة الی الکوفة وقیل کان
خروجه یوم الترویة و دران روز یعنی سوم ذیحجه که روز شهادت
مسلم بوده روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته که بود در روز
روز ترویه یعنی هشتم ذیحجه وکان سبب خروجه ان مسلم بن
عقیل کان قد کتب الیه بالمسیر فقدم و بود سبب
آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل باصرار تمام نوشته بود باو بالتماس قدوم او
مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده رؤسا و عظمای آنجا بر دارا
بر دوش و حلقهٔ اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده و بیش از
داخل دائرهٔ بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین علیه السلام
از مکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه
بیعت نموده و همه تن باطاعت و انقیاد در
همت لزوم نشسته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم از مکه بکوفه
ولما تجهز بالخروج منعه ابن عباس و ابن عمر و جابر
و ابو سعید الخدری و ابو واقد اللیثی
وقال انی سمعت ابی یقول سمعت

الله علیه وآله وسلم یقول ان کبشا
یستحل به مکة فلا اکون انا ذلک الکبش

وهرگاه جناب امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر نمود منع نمود اورا ابن عباس
وابن عمر وجابر وابوسعید خدری وابو واقد لیثی پس بازنماند از بازداشت
ایشان گفت به پسر عباس من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود هر آینه گوسفندی باشد که بسبب آن حلال گردد
پس نباشم من آن گوسفند پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام
عزیمت کوفه ریست فرمود اجله اصحاب که در مکه معظمه حاضر بودند به مبالغت پیش
آمدند چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانه خدا ست مرو و بر قول
کوفیان اعتماد مکن میدانی که با پدر و برادرت چه کردند و اگر تو بازنمانی اهل
عیال خود را همراه مبر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و
کودکان تو اسیر بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان
زنان و دختران بکشند چون عرض ابن عباس جامه عرض قبول نیافت ابن
عباس با اندوهگین شد و گفت واحبیب الله وا هاشمی با گریست و نیز عبد الله بن
عمر از عزیمت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بر قول و فعل اهل کوفه غره مشو
و از مکه بیرون مرو و بالجمله جابر وابوسعید خدری وابو واقد لیثی و دیگر
هر کس که حسین را اراده سفر کوفه دید منع کرد آخر کار چون مبالغه و اصرار
ایشان از حد درگذشت حسین در جواب کشف راز فرمود و ارشاد کرد که

من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوٰة والثنا شنیده است که گوسپندی در مکه
کشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد پس من نمیخواهم که من همان گوسپند
باشم یعنی شخصی را در مکه کشتند که خونش موجب بیحرمتی کعبه شود پس من دوست ندارم
که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری و ترجمه صواعق محرقه
و دیگر کتب مذکور و مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث مذکور عبدالله
بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث بر استحلال کعبه شد
و هر چند این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن چون منجر بهتک حرمت
کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بکمال حزم و احتیاط و مراعات
آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام سخنی است
ظاهر الاشکال که با وجود اشعار و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا
بظهور آمد گو بطریق جزم و یقین نباشد اجله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و
جابر و ابو سعید خدری و غیر ایشان چرا اتباع از رفاقت و معیت حضرت
حسین فرموده فقط بر منع خروج از مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار
خیرخواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این اعضال مبتنی بر تفصیلی است که
در کلام خواهد و نیز اندیشه شائبه تعصب نسبت ببعض از ایشان در ربط و
تقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از شائبه تعصب فتاده لهذا سخن طی
گشته از تفصیل نموده بالاجمال اینقدر گفته میشود که معلوم و مقرر نبود که در
همین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر است از قوت بفعل خواهد آمد

ابن عباس که عظمت و جلالت شان شان باتفاق ثابت و متحقق است با وصف
اظهار مضمون خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند و با وجود قلق مفارقت و
گریه هاهای همراه نرفتند هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را
جانب دیگران هم قبول باید کرد مختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم ذیحجه
بروایت صحیح و نزد بعضی هشتم ذیحجه روز ترویه با معدودی از اهلبیت و شیعیان
و موالیان که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند و کان معه اثنان

وثمانين نفسا من اهل بيته وشيعته ومواليه فسمع
في اثناء الطريق بقتل مسلم وتفرق جماعته فهم بالرجوع
فقال بنو عقيل والله لا نرجع حتى نصيب بثارنا او نقتل
فقال الحسين لا خير في الحيوة بعدكم

همراه آنحضرت بودند بجمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت و یاران و غلامان خود
پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او پس قصد بازگشت کرد
پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم
پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی
از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر
شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعت ایشان استماع نموده
عزم مراجعت بمکه کرد که پسران عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمیکنیم
بمکه نمیرویم تا انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود بآن کشته میشویم

آنجناب بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی

بعد ازین نیست که شما همه کشته شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت امام

حسین علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوش فرزدق شاعر ملاقات کرد

و احوال کوفه پرسید فرزدق گفت که زبان من دران وقت مرضی داشت که

کلام کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که [illegible]

گویند که چون فرزدق شاعر با حضرت حسین ملاقات کرد دست آنحضرت بوسید

آنجناب پرسیدند که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمودند اهل کوفه

را چگونه گذاشتی گفت که دلهای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرهای ایشان با

بنی امیه و قضا و قدر از آسمان نازل است والله یفعل ما یشاء حضرت حسین در جواب

گفت که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت

شدند حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه مفید نموده فسار نحو العراق

حتی اذا کان علی مرحلتین من الکوفة فلقیه الحر بن

یزید الریاحی ومعه الف فارس من اصحاب

ابن زیاد شاکی السلاح بعد ازان [illegible]

عراق تا آنکه رسید بجای که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت [illegible]

بن یزید ریاحی و همراه او بود هزار سوار مسلح از همراهان ابن زیاد [illegible]

الحسین ان عبید الله بن زیاد قد ارسلنی الیک [illegible]

[illegible] حتی اقدم بک الیه [illegible]

یمکننی الرجوع الی الکوفة ولا سبیل الی مفارقتك

پس گفت حر با حسین که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا
باینکه جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا ازین کار کراهت کننده‌ام
پس نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید
ریاحی در اثنای راه با جناب حسین ع در خورده گفت که مرا هرچند ابن زیاد با هزار
سوار مسلح برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی بآن نیست که ترا
گرفتار کرده پیش ابن زیاد رسانم و این هم نمی‌توانم که ترا گذاشته مراجعت کوفه نمایم

فقال له الحسین انی لم اقدم هذا البلد حتی اتتنی کتب اهله
وقدمت علی رسلهم وانتم من اهل الکوفة فان دمتم
علی بیعتکم دخلت مصرکم والا انصرفت فقال له
الحر والله ما اعلم هذه الکتب ولا الرسل و
لا یمکننی الرجوع الی الکوفة فلا افارقك حتی
اقدم بك الیه وطال الکلام بینهما

[illegible] حسین علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا نرسید بمن نامه های اهل آن و
نیامد پیش من ایلچی های ایشان و شما از اهل کوفه هستید پس اگر ثابت و قائم باشید
بر بیعت خود درآیم بشهر شما وگرنه بازگردم پس گفت حر یا امام حسین که بخدا من
ندانم این نامه‌ها را و ایلچیان را و نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نگذارم ترا
تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد و دراز شد سخن میانه هر دو و بالجمله چون حر بن یزید

سبب آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند
که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها و قاصد ها فرستاده و با صرار
و مبالغه تمام مرا طلبیدند و شما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت و بر
قرار بر عهد بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما میکشم و الا مراجعت بوطن
می کنم حر بیخبری خود از رقیم نامه ها و ترسیل قاصد ها عرض نمود و گفت که اکنون
بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست و گویند که
حر بر و اگذاشت حضرت امام راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جا
خواهند بروند من بکوفه می روم و پیش ابن زیاد عرض میدهم که حسین با من
ملاقی نشد و بطرفی دیگر رفت که درینحال نامه ابن زیاد بنام حر رسید
که در اسیر کردن حسین تقصیر می کنی و الا بسزای مبتلا کردی که تحمل آن
نتوان کرد بعد ازان حر بحال خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه
عرض ماجرا نمایند خدا داند که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود
مبالغه در بردن آنجناب نزد ابن زیاد بکار برد تا آنکه از طرفین کلام بطول
انجامید و سلسله سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون
مرضی حر دریافت عنان عزیمت از کوفه برتافت و سائق
و قضا کشان کشان آنجناب را بکربلا انداخت حالا این
تقدیر دیدنیست فانحرف الحسین عن طریق الکوفة الی کربلا
و نزل بها فی الیوم الثانی من المحرم سنة احدی و ستین

ولما نزل سأل عن اسمها فقيل هذا موضع يقال له
كربلاء فقال موضع كرب وبلاء فنزل القوم وحطوا الاثقال
ونزل الحر وجيشه قبالة الحسين رضي الله عنه بأرض كربلاء

پس بازگشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در ان تاریخ
دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفته شد
که این مکانی است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای کرب و بلا است
پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل حسین رضی الله
عنه بزمین کربلا در ترجمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید حر بن
یزید ریاحی بطریق خیر خواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر فرستاده ابن زیاد
میرسد جناب را امیدوارم که شبا شب کوچ کرده به جانب کربلا روند چنانچه
آنجناب پسندیده تمام شب قطع مسافت فرمود و چون سپیده صبح دمید دید
که همان زمین کربلا وارد است و گویند که این معامله تا هفت شب اتفاق افتاده
که هر شب راه میرفت و باز دم صبح خود را بزمین کربلا می یافت تا آنکه کار
بجای رسید که شترانرا می زدند از جای خود حرکت نمیکردند پس چار
ناچار بتقاضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت گشود و طرح مقام انداخت
و همچنین که میخ در زمین میزدند و هیزم از درخت میگرفتند خون از زمین و درخت
میچکید و بمشاهده این حال فرمود که ازینجا رفتن نمی توانم که جای مقصود
[illegible] شهید و مقتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین

کربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جماعهٔ ملائکه تشریف
آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
قصد تو کرده و در صدد کشتنت فتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
محروم اند و نزدیک است که خدا تعالی ترا بدرجهٔ شهادت رساند و بهشت را
برای تو آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آنحضرت علیه الصلوة و
التحیه دست بر سینهٔ حسین نهاده فرمود اللّٰهم اعطِ الحسین صبراً و اجراً حسین از خواب
بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب بر خواند جمله گریان شدند و کلمهٔ
انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام
حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه بگوش ابن زیاد رسید انچه از دل
خورش بوقوع آمد آنرا با بشنید ثم کتب عبید الله کتاباً الی
الحسین یطالبه الی بیعة یزید فلما ورد الکتاب علی
الحسین فقرءه و القاه و قال للرسول ما له عندی جواب
فرجع الرسول الی ابن زیاد فاشتد غضبه و جمع [illegible]
وجهز العساکر و صیّر مقدمها عمر بن سعد [illegible]
ولاه الری و اعمالها و کتب له فاستعفی [illegible]
الی قتال الحسین فقال له ابن زیاد اما
ان تخرج و اما ان تعید علینا کتابنا
بتولیتک الری و اعمالها فقعد

فی بیتک فاختار ولایة الری

پس نوشت عبید الله نامه به حسین برای طلب بیعت یزید پس هر گاه رسید نامه
پیش حسین پس خواند آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من
جواب پس باز گردید ایلچی بسوی ابن زیاد و پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را
و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد
که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت ری و ضلاع آن و نوشته بود سند
برای او پس استعفا نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسین پس گفت با ابن سعد
ابن زیاد که یا خروج کنی برای جنگ حسین یا باز دهی مارا سند تا که حکومت
ری و ضلاع آن تفویض داده ام و بنشینی در خانهٔ خود پس اختیار کرد ابن سعد حکومت
ری را مجملا چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد و نایره
غضب ابن زیاد در جهت او آورده سری بتمام کشید و مجبور سوخته
بر خود پیچیده در بند محاربه با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر برای جنگ
نمود و ابن سعد را که عامل ری و ضلاع آن ساخته بود طلبید تا مقدمة الجیش
لشکر [illegible] از پی قتال بکربلا روانه شود و جنگ با حسین نماید ابن سعد از
قبول این کار استعفا نموده خود را کشید و خواست که مقاتله و محاربه
حسین نزود که ابن زیاد باو نوشت که ای ابن سعد یا بر حسین خروج بکن و برای
جنگ او برو یا از حکومت ری دست بردار سندیکه تفویض داده ام آنرا مسترد
بنما و در خانهٔ خود بنشین پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرد و استرداد سند حکومت

و معزولی ازان گوارا ساخته بقبول حکم ابن زیاد در وخت وطلع الی قتال
الحسین بالعساکر فما زال ابن زیاد یجهز جیوشه الی
ان یجتمع عند عمر بن سعد اثنان وعشرون الفا
ما بین فارس وراجل فنزلوا شاطئ الفرات وحالوا
بین الماء وبین الحسین واصحابه وکان اکثر
الخارجین لقتاله قد کاتبوه وبایعوه و برآمد ابن سعد برای قتال
با لشکرها پس همیشه ابن زیاد بتجهیز لشکر و سامان فوج برای ابن سعد میکرد تا لشکر
مجتمع و فراهم شد نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار کس از سوار و پیاده پس فرود آ
برکناره آب فرات و حائل شدند در میان آب و حسین و اصحاب او و بود اکثر
خروج کنندگان بجنگ او کسانیکه به تحقیق نامه ها نوشتند و بیعت با او نمودند
یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروخته و ذخیره نکال و وبال گرد
اندوخته بمقابله حسین ع برآمد و لشکرها کرد و ابن زیاد همچنان نهاوپی
درپی فوجها برای کومک ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد را جمعیت بیست و دو هزار
پیاده و سوار بهفتم محرم در کربلا رسیده حائل میان لشکر حسین و شط
گردیده بر کنار آب با لشکر در کشید و صرف آب را از لشکر حسین
عرصه بر جناب تنگ ساخت چندانکه چهای یاران و موالیان صغار و کبار
اهلبیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یکقطره آب و از تشنگی جگرها
و دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید همدانی که از اشراف

حسین بن علی بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان رود پیش
ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار است چون یزید همدانی
نزد ابن سعد رفت با او در خورد و سبقت به سلام که شعار اسلام است نکرد
ابن سعد خطاب با یزید همدانی کرده گفت که ای برادر همدانی ترک
سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی شناسم یزید همدانی
جواب داد که وای بر اسلام تو که دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر ابن رسول
و اولاد بتول نموده کمر بقتل ایشان بسته و تشنه برای خون اینها نشسته
و فرات دریایی است که سگ و خوک ازان آب می خورند و حسین بن علی
و برادران و فرزندان و زنان اهل بیت عصمت و طهارت از تشنگی جان بلب
دارند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را
نمی شناسم و مسلمان هستم ابن سعد گفت که ای یزید همدانی همه راست گفتی
لیکن چه کنم که دل من راضی نمی گذارد گذشتن حکومت ری و ضلاع آن نمی شود پس
یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال را بخدمت حسین علیه السلام عرض نمود و
مانند این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مروی است در خلال
آن است که شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید گفت
که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و قتل آل
رسول روا دانستند و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
که هما ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده بجنگ شد

حسین بن علی علیهما السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان بایستاد
و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان
به بینید که من کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تأمل کرده
بگویید که شما را ریختن خون من و هتک حرمت من درست است یا نیست
و من پسر دختر پیغمبر شما نیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه
سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق
من و برادر من سیدا شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب
خود بیان فرموده حجت را بر اعدا اتمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان
ابن سعد آب را بر لشکر حسین علیه السلام بند نموده کار بر اهل بیت نبوت تنگ گرفتند
حسین بن علی علیه السلام با ابن سعد نوشت که از سه کاری اختیار کن یا مرا بگذار
تا بمکه روم یا اجازت بده که رخت غربت بشهر دیگر کشم و آنجا بنشینم
یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب داد که باش تا با ابن زیاد بنویسم چون
با ابن زیاد نامه فرستاد و نوشت او تهدیدی بر ابن سعد کرد که اگر حسین علیه السلام
دست به بیعت یزید بگذارد بهتر و الا او را باید کشت و من ترا برای آن
فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامهٔ قتال با او گرم گردانی یا
نوکری میرسد چون نامهٔ ابن زیاد با ابن سعد رسید آن وقت
آراست و لشکر را بقتال درست کرد و گفت که ای حسین من صبر ندارم
که تو بیعت یزید بکنی و من بخون تو مبتلا نشوم هنگام سر انجام یافت

نیافت اکنون آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب
فرات را پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسین علیه السلام ریگستان بوده آب برگاه
که منع کردند چاه ها کندند تا بهفتاد دست کاویدند آب نیافتند اهل بیت
نبوت و دیگر یاران و موالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از
خشکی کام احدی را طاقت گفتار نماند و باشاره سخن میگفتند و با یکدیگر
نماز میگذاردند چون بیطاقتی بر زنان و کودکان از حد در گذشت
حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب فرستاد یزیدیان
نگذاشتند که آب بگیرد و عباس را مجروح کردند و همراهیان او را کشتند عباس
زخمها خورده بخدمت حسین رسید و بزبان حال گفت که بجز آب شمشیر آبی
نصیب ما نشد و نیز بعضی روایت کرده اند که حسین علیه السلام در صحرا
ایستاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد و دید که آنجناب مشغول
بتلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه وارد این
موضع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند و مرا
طلب نمودند و این زمان تشنه خون من شده اند و اکثر از خارجین بقتال
من کسانی هستند که دست ببیعت من داده اند و از ترجمه صواعق منقول
است که چون حسین علیه السلام گذشت نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی یاد
میکرد و میگریست که وقت رحلت فرموده بودند که ای حسین از سفهای
کوفه و اعوان آن پرهیز باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که موجب خفت

وبر پیشانی تو کرده و در ترجمه طبرسی است که حسین علیه السلام در خیمه آمد و حرم محترم را نصیحت
فرمود و امر بمصابرت نمود و زنان بگریه در آمدند حسین علیه السلام ایشان را از گریه منع
کرده نظر بجانب آسمان بر داشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت با من
کردند و باز عهد شکستند یا رب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خدمت
بجا آوردید شما اندک اید و ایشان بسیار شما را از بیعت خود بیرون کردم
بهر طرفیکه خواسته باشید بروید و من از جان خود نا امید شدم همه ها
عرض کردند که این روا نخواهد شد که ترا در دست اعدا این روسیاه مبتلا
بگذاریم و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چه عذر
کنیم ما همه جانهای خود را پیش تو فدا میکنیم پس مضمون این شعر

شعر
گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

همراهیان آن حضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند
و منتظر شهادت نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله آمد و آماده کارزار
گردید پس آنچه اتفاق افتاد و آنرا باید شنید فلما تقدمت الخیل [illegible]
امر اصحابه فاحتفروا واحضروا [illegible]
العسكر وجعلوا الحطب واحدا [illegible]
القتال منها وركب عسكر ابن سعد
واحدقوا بالحسين من جهة واقتتلوا پس همگان

هرگاه بیقین دانستند که هر آینه جماعهٔ ابن سعد قتال خواهند کرد با اولاد فرمود و اصحاب
خود را پس ساختند سنگری شبیه بخندق گرداگرد لشکر و گذاشتند برای
آن جهت واحد که باشد قتال از آن درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد
و نرغه کردند لشکر حسین ع را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی
چون حسین مظلوم به یقین دانست که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز
نخواهند داشت و برای جنگ [illegible] اصحاب خود و اکابر فرمود تا آماده جنگ شوند
و داد شجاعت داده کسب شهادت نمایند پس یاران جناب سنگری
گرداگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و برای آن راهی گذاشتند که همان
راه برای جنگ برآیند و کارزار نمایند همین که اصحاب حسین این سامان کردند
سواران ابن سعد خیمه گاه حسین ع را حلقه نموده بجنگ پرداختند و هنگامه قتال
گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید و صبح عاشورا از
افق مشرق مصیبت دمید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابله جنگ کشید
جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بعد ادای نماز صبح بر جمازه نشسته
و بر روی لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد
که ای مردمان ببینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند
و یهود ان الاثری از آثار موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و مسلمانان
دختر پیغمبر شما هستم که بقتل من بسته اید و میدانید که رسول خدا صلی الله علیه

وسلم مرا فرزند خود خوانده بهشت و عنبر نیز در وصف مدح و ثنای من کرده
آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد قصاص او و دشمن جان من شده اید
یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن مینمایید یا دیگر مطالبه دارید که برای
آن عرصه بر من تنگ کرده اید من بمدینه منوره بر گور جد خود نشسته بودم
مرا آنجا نگذاشتید بلکه آدم رسولان در طلب من فرستادید و نامه ها نوشتید
نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه
خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شما است و شما را
بر من حجتی نیست و بشتر الحجه ابانید و بر اسپ سوار شد و صف بیاراست
تا ایشان ابتدا کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عبدالله نامی که در
حقیقت عبد الشیطان بود اسپ را جولان داده بمیدان وغا آمد دید
که آتشی برگرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند تا کسی آنجا نرود
گفت که ای حسین بشارت باد ترا باتش دنیا پیش از آتش آخرت
آنجناب در حق او دعا بد کرد هماندم پای اسپش در گوی افتاده و او را
بدان خندق پر آتش انداخت آن ناری در میان آتش بسوخت
دو تن از لشکر ابن سعد برآمده مبارز خواستند ازین طرف دو تن
برآمدند و آن هر دو را کشته بجهنم رسانیدند دیگری
هرگاه مبارزی را برای جنگ لشکریان ابن سعد [illegible]
مظلومان [illegible]

اند تا آنکه باقیان یک کس هم زنده و سلامت هست ترا بجنگ نمیگذاریم بالجمله
لشکریان ابن سعد یافتند که همراهیان حسین دل بمرگ نهاده اند بمقابله
فرادی فرادی از عهدهٔ جنگ برنتوان آمد لهذا بمقابله یک کس چندینها
برآمده مبارز حسین را تیرباران میکردند تا آنکه هرکه از لشکریان حسین
برای جنگ میرفت زنده نمیگشت از اینجاست که میفرمایند وکان
یقتل من اهل الحسین رضی الله عنه واصحابه واحد
بعد واحد الی ان قتل منهم ما نیف علی خمسین رجلا و همواره کشته
میشدند اهلبیت حسین علیه السلام و یاران او یکی پس یکی تا آنکه کشته شدند از اینها
زیاده بر پنجاه کس فعند ذلک صاح الحسین علیه السلام اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم پس رنجال فریاد کرد حسین علیه السلام
آیا فریاد رسی هست که بفریاد ما رسد برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند
از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی چون اکثری از یاران
و موالیان اهلبیت بقتل رسیدند و زیاده بر پنجاه کس از
اهل و اصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند حسین
علیه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه
فقط برای اتمام حجت بود تا معلوم شود که درین حال کدام
کس از مدعیان اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد وفادا

ان الحر بن یزید الریاحی لما سمع ذلک فقد اقبل علی فرسه
الیه وقال یا ابن رسول الله انی کنت اول من خرج علیک
انا الان فی حزبک فمرنی ان اکون مقتولا فی نصرتک لعلی
انال شفاعة جدک غدا ثم کر علی عسکر عمر بن سعد
فلم یزل یقاتلهم حتی قتل وقتل معه
اخوه وابنه ومولاه ایضا پس بیک ناگاه حر بن یزید ریاحی که مقدم
شد ذکر او بتحقیق متوجه شد سوار و بر اسپ خود بطرف حسین علیه السلام و گفت ای
فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه بودم من اول کسیکه خروج کرد بر تو
و اکنون در گروه توام پس امر کن مرا باینکه باشم کشته شده در مددگاری تو تا
بیابم شفاعت جد تو فردای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله
کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او و مولا او نیز یعنی
چون حسین فریاد بر کشید و صدای استغاثه از امام مظلوم بلند گردید چون
حر بن یزید ریاحی همین که بیکسی جناب سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملاحظه
کرد بتوفیق سعادت ابدی از اطاعت ابن سعد خود را کشیده
سابقه عنایت سرمدی از رفاقت یزیدیان انحراف ورزید و بحضور امام
مظلوم [illegible] رسیده [illegible] که از اولین جارحین بقتال تو بوده
[illegible] که جان خود را در راه تو
نصرت [illegible] فردای قیامت شفاعت جد امجد تو [illegible]

همان آرم این بگفت و بمعیت برادر و پسر و موالی خویش بر لشکر ابن سعد
تاخت و این هر چهار تن چندان بعرصه مقاتله گرم گیر و دار بودند که بسیاری را
از قوم اشقیا به تیغ و تیر کشیده شادان شادان بمنزل شهادت رسیدند مجملاً
چون یاران و موالیان حسین یکیک داد شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای
خود را فدای تولای فرزند رسول خدا و اهلبیت مصطفی نمودند و غیر از
تنی چند از عزیزان و قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که
حالیا نوبت منست و خوبست که از صف قتال برآید و متوجه لشکر اشقیا شود
که برادر و برادرزادگان و سائر عزیزان فریاد کردند که تا یک تن هم
از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمیگذاریم چون از اینها هم یکی بعد دیگری
کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چار و ناچار نوبت مقابله سید الشهدا
تن تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون آنچه ناشنیدنی بود و شنیدنی است و هر چه نادیدنی بود و دیدنی
فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتّٰى قُتِلَ اَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بِاَسْرِهِمْ وَوُلْدُهُ وَ
اِخْوَتُهُ وَبَنُو عَمِّهِ وَبَقِيَ وَحْدَهُ فَاَخَذَ نَفْسَهُ
وَسَيْفُهُ مُصْلَتٌ فِي يَدِهِ لَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيَقْتُلُ
مَنْ بَارَزَهُ حَتّٰى قَتَلَ مِنْهُمُ الْكَثِيرَ فَاَثْخَنَتْهُ
الْجِرَاحَاتُ وَالسِّهَامُ تَاْتِيهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
پس با اشقیا رسید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
و برادران او و عمزادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنها پس مبارزه

فرمود به نفس نفیس خود و درحالیکه شمشیر برهنه بود در دست او پس
مقاتله میکرد و میکشت هر کسی را که می بر آمد بمقابله او تا آنکه کشت از ایشان
را پس در گرفت او را زخمها و تیرها میرسیدند بر بدن او از هر جانب
چون نائره قتال سر بفلک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان
و برادران و عمزادگان درگذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشهدا رسید
تن تنها سیف مسلول در دست گرفته بمقابله قشون اشقیا پرداخت و زبان
ترجمان را باین اشعار آبدار آشنا ساخت نظم انا ابن علی الحبر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخر حین افخر وجدی رسول الله اکرم من مشی ونحن سراج الله
فی الارض یزهر وفاطمة امی سلالة احمد وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر
وفینا کتاب الله انزل صادقا وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر و هر که از
لشکر مخالف روبروی او میگشت او را می کشت تا آنکه جمع غفیر و جماعه کثیر
از دست و تیغ او به هاویه دوزخ شتافتند و تزلزلی عجیب
در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقاتله بر لشکر اعدا تنگ شد از
دور حمله کرده او را زیر تیر گرفتند چون ازین هم کاری نگشود شمر
حیله و کر بگیخت و پیش تدبیر تازه در کاسه فریب ریخت چنانکه میفرماید
واقبل الشمر والجوشن السکونی فی کتیبة فحالوا
بینه وبین رحله وحرمه فصاح الحسین ویحکم یا شیعة
الشیطان انا الذی اقاتلکم فما لکم تتعرضون للحرم

مسلول سیف تنها ۱۲
قشون فوج ۱۲
بهار عجم

النساء لم يقاتلنكم فقال الشمر لاصحابه كفوا عن
النساء فاقصدوا الرجل في نفسه فمالوا بالسهام
والرماح حتى سقط على الارض شهيدا وجز
راسه نصر بن خرشة فلم يقدر على قطع راسه
فنزل خولي بن يزيد فقطع راسه وفي رواية فقال
الشمر لاصحابه ويلكم ما تنتظرون بالرجل
قد اثخنته الجراحات وتوالت عليه السهام و
الرماح حتى وصل سهم شقي من الاشقياء الى
حنكه فسقط عن الفرس وضربه شمر على وجهه
فادركه سنان بن انس النخعي وطعنه برمح فنزل
خولي بن يزيد ليقطع راسه فارتعدت يداه
فنزل اخوه شبل بن يزيد فقطع راسه ودفعه الى خولي

و پیش آمد شمر ذی الجوشن سکونی با لشکر خود و پس حائل گشت در میان امام مظلوم
و خیمهٔ حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم
آنکه قتال میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که هرآینه زنان قتال
با شما نکرده اند پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان و قصد کنید
بسوی این مرد پس میل کردند به تیرها و نیزه ها تا آنکه افتاد بر زمین شهید شده
و خواست که ببرد سرا و را نصر بن خرشه پس قدرت نیافت بر بریدن

سر او پس فرود آمد از اسپ خولی بن یزید پس برید سر او را و در روایتی آنست
پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید باین مرد و حال
آنکه فرا گرفته است او را زخمها و بپای رسیده بر و تیرها و نیزه ها تا آنکه رسید
تیر بدبختی از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسپ و برد شمر شمشیر
بر روی او پس برسید او را سنان بن انس نخعی پس مجروح کرد او را به
نیزه و فرود آمد از اسپ خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس لرزید دستهای
او پس فرود آمد از اسپ برادر او شبل بن زیاد و پس برید سر او را و بلند ساخت
آنرا بسوی برادر خود خولی مجملا چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و
محاربه با جناب سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا در خود ندیدند
شمر بد پیکر حیله دیگر اندیشیده خود را با جماعه خود میانه حسین و حرم
حائل کرده خواست که دست تعرض باهل بیت نبوت دراز کند که امام مظلوم
نعره و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان زده فریاد کرد که من با شما می جنگم این چه
نامردیست که بر زنان بیگناه می تازید بمجرد استماع این صدای مهابت
انتما شمر از تعرض خیمه سراپرده عصمت و طهارت دست کشیده با همه میان
خود و خویش متوجه بآنحضرت گردید پس از یکطرف جماعه شمر و از طرف دیگر
فوج آنحضر حمله آورده جناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفتند
باران تیر و نیزه از هر دو سو برسید وقت امام مظلوم ناچار بود که از
میدان وغا بانجام تسلیم و رضا دست گرفته از پشت اسپ بر زمین

آفتاب درخشان غیبت از حیات اینجهان بی ثبات بکسوف شهادت [illegible] و
اعلی گشاده گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطهٔ دائرهٔ نصف النهار
بوده که جزو اول از اجزای وقت نماز پیشین است گویا اینحال دال بر آنست
که تکبیر افتتاح بر پشت اسپ و رکوع بعد افتادن از آن و سجده هنگام وصول
بر زمین دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور
بدهم و [illegible] گشاده و اختلافی که در قاطع سر مبارک است در اصل رساله
[illegible] و صحیح همین است که این شقاوت را در ازل بر ناصیهٔ حال خولی
بن یزید بدمآل نوشته اند اگرچه بادی این شناعت نضر بن خرشه را گفته
اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت جراحات سهام و رماح غربال
شد شمر ملعون تحضیض باصحاب خود کرد که باوصف مشبک شدن بدن [illegible]
تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از دست بدبختی از بدبختان
بکام حضرت امام رسیده کار او را اتمام کرد که از پشت اسپ بر زمین افتاد
و درهمین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان بن
انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از اسپ
فرود شده خواست که بقطع سر پردازد که دستش لرزید و شبل بن یزید
[illegible] برادرش از اسپ فرود آمده سر مبارک را از تن بریده
پیش برادر خود خولی انداخت و بعد از آن آنچه از دست بیداد لشکریان
شمر و ابن سعد بر بقیهٔ آل طه و یسین رفت بیانش میرود [illegible]

سهام: تیرها
رماح: نیزه ها

الحرم واسروا اثنی عشر غلاما من بنی هاشم و
من کان من النساء یعنی درآمدند بر حرم محترم و اسیر کردند دوازده کس را
از نوجوانان بنی هاشم و هر کس را که بودند از زنان و امر ابن سعد
وشمر نفرا فرکبوا خیولا واوطئوا الحسین
بحکم کردن ابن سعد و شمر گروهی را پس سوار شدند بر اسپها و پی سپر ساختند
تن حسین علیه السلام وارسلوا الرأس المکرم مع
بشیر بن مالک وخولی بن یزید الی ابن زیاد فرستادند سر مکرم
امام علیه السلام را با بشیر بن مالک و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد و
بالجمله چون سر حسین مظلوم را بخنجر بیداد از تن جدا کردند از
دوحه نبوت و نبالت را بتیشه ظلم بریدند و گویند که قیس بن اشعث
پیرهنش از تن وی برکشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت و شمر با همراهان
خویش قصد خیمه اهل بیت عفت و طهارت نموده بتاراج پرداخت و علی
بن الحسین که بر بستر بیماری فتاده بود همین که نظر شمر بر حالش افتاد خواست
که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار را
نکشند تو این کودک بیمار مسلمان را میکشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که بهتر است پیش امیر
باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
که اسپان را بر تن حسین دوانند چنانچه بیست کس از سواران

و عنصر لطیف حسین را پامال سم اسپان ساختند چنانکه استخوان تن مبارک ریزه
ریزه شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر بن مالک و خولی بن
یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهل بیت را بر شتران بی پرده
سوار کرده علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گو شد
که ابن سعد یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن
حسین ع و همراهیانش تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نکرد تا آنکه
مردم غاضریه که آن قریه ایست بر کنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک
سو و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی شهدا را یکجا کرده دفن کردند اما
اسامی شهدای اهلبیت که با جناب سید الشهدا در کربلا شهید شدند باید شنید
و سرشک غم از دیده پرنم در ماتم این خیار العالم باید بارید و استشهد
معه رضی الله عنه خمسة من اخوته العباس بن علی
و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی
و جعفر بن علی و ثلثة من ولد الحسن اخیه القاسم بن
الحسن و عبد الله بن الحسن و عمر بن الحسن و قیل ابو بکر
بن الحسن و قتل معه ابناه علی الاکبر فانه
قاتل بین یدی ابیه حتی قتل شهیدا و عبد الله قتل
صغیرا لکنه بلا اجاءه سهم شقی و هو فی حجر ابیه
فقتله و قتل معه محمد و عون ابنا عبد الله بن جعفر

ف دفن کردن مردمان غاضریه تن حسین علیه السلام را

ف اسامیان شهدا

وَعَبْدُ اللّٰهِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ وَجَعْفَرُ بَنُو عَقِيلِ بْنِ
اَبِي طَالِبٍ فَهٰؤُلَاءِ مَعَ الْحُسَيْنِ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا
اَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ خِيَارِ اَهْلِ بَيْتِ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قُتِلُوا اُسْتُشْهِدُوا يَوْمَئِذٍ

وشهید شدند با حسین علیه السلام پنجکس از برادران او عباس بن علی و عثمان
بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی و جعفر بن علی و سه کس از پسران حسن
برادر او قاسم بن حسن و عبد الله بن حسن و عمر بن حسن و گفته شد ابو بکر
بن حسن و شهادت یافتند همراه سید الشهدا و دو پسر او
و علی اکبر پس هر آینه او مقاتله کرد بحضور پدر خود تا آنکه کشته شد
معرکه و شهادت یافت و عبد الله شهید شد در صغر سن بکربلا بسبب حلق
او تیر بحثی در حالیکه او در کنار پدر خود بوده پس کشت او را و شهید شدند
با امام مظلوم محمد و عون هر دو پسر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عبد الله و
عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابیطالب پس این جماعه همراه حسین علیه السلام
شانزده یا هفده مرد از بهترین اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند
شهید شدند آنروز و مجملا پنجکس از برادران جناب سید الشهدا یعنی عباس
و علی و محمد و عبد الله و جعفر ابنای علی مرتضی علیه السلام و قاسم و عبد الله
و عمر و نزد بعضی ابوبکر نیز از فرزندان حسن بن علی برادر بزرگ او و دو تن
از فرزندانش یکی علی اکبر که بحضور پدر بزرگوار در معرکه جنگ با اشقیا کارزار

زخمهای کاری از پا افتاده و دیگری عبد الله که بعضی او را علی اصغر گویند در خورد سالگی
با پدر همراه بود بتیر بدبختان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر
جان داده و محمد و عون دو کس از پسران عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و
عبد الله و عبد الرحمن و جعفر هر سه پسر عقیل بن ابیطالب این جمله شانزده
یا هفده کس از خیار اهلبیت رسالت در معرکه کربلا همپای سید الشهدا محرز
قصبات السبق در مضمار شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار
نیز در آن روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است
در واقعه کربلا بیمار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خود
یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت
رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنجناب
فرمود که ای فرزند هم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر تو هم کشته
شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت از بیخ و بن برکنده شود
خوش که هنوز با تو حسابها است در عقب من با دشمنان محاربه نسازی
همواره با صبر و شکر پردازی باید دانست که در اولاد شریف حضرت
امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوة بن جوزی منقول است
که امام حسین را سه پسر مسمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو دختر فاطمه و سکینه
بودند و ابن الاخضر در معالم العترة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند و
عبد الله را بر آن سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین ابو العباس در

ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بوده‌اند و یک پسر که
زیاده نمود علی اوسط و محمد است و دختر زینب و نیز بعضی علی اصغر لقب
زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را
حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
آنحضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان
برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان
پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین فیض و برکت نخواهد ماند و در
از مکاتیب جناب مصنف علامه علیه الرحمه مرقوم است که حضرت امام حسین علیه السلام
وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط
امام زین العابدین که دران وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بیست و دو ساله
عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است
بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخواره بودند
حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود برای تسکین
در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسیده
در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام
داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در انوقت هفت ساله عمر داشت و این
نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است و در انوقت فرصت این کار نبود و آنکه
مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است

است چنانکه ایشان تمادی ایام زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منکوحه شدند و
نبیره زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه است
و دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت و همراه شوهر خود
که حسن مثنی پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده در دشت
کربلا نیامد و نام مادر امام زین العابدین شهربانو ملقب بشاه زنان دختر
یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان است و نام مادر علی اکبر
لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود و نام مادر
پسر سوم که شیرخواره بودند پیدا نیست اینقدر معلوم است که از عرب بود
و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی که
از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند
و نیز و حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند
شعر لَعَمرُکَ اِنَّنِی لَاُحِبُّ اَرضاً تَحِلُّ بِهَا سَکِینَةُ وَالرَّبَابُ یعنی بقسم
جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن نشینند و
منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور
و معروف اند و حضرت امام باقر در آنوقت چهار ساله بودند چراکه قبل از
واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه
پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در اولاد

همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگران [illegible] معلوم
نیست که در آن وقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
که شربت شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمرو و
ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت
عباس بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت
عبد الله بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار
بود مزار از مزار حضرت امام در کربلا دو سه تیر پرتاب روضه ایشان جداست
و دیگر شهیدان کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت
عقیل حضرت مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی الحجه سنه شصت
از هجرت در کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه
فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند
و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الرحمن
و جعفر پسران عقیل ابن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان
عبد الله بن جعفر طیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت
امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواهرهای حقیقی حضرت امام بود
و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
از بطن حضرت بتول بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن
جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن [illegible]

و حضرت سید محمد بن علی و دیگر صاحبزادها و دختران حسین در بندیان رفتند و حضرت زینب

خواهر حضرت امام و شهربانو زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت

امام و دیگر زنان اهل‌بیت همراه بودند در بلاد شام رفتند انتهی کلامه الشریف

اهل‌بیت حال همراهیان کربلا که همراه سید الشهدا بودند آمار روز و سال شهادت

پس بباید شنید و کان شهادته یوم عاشورا سنة

احدی وستین من الهجرة وله یومئذ ستة و

خمسون سنة وخمسة اشهر وخمسة ایام

و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت

و سن شریف آنحضرت آن روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز بوده پوشیده

نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا

یعنی دهم محرم روز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق

افتاده و سنین عمر شریف در آن روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز بوده

بود چه ولادت باسعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت

روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف فی کم و کاست

پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز باشد اگرچه درین باب اختلاف است بسیاری

هست لیکن صحیح و معتمد همین قدر است که بران اقتصار رفته و القصه چون سر مبارک

سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهل‌بیت رسول خدا بکوفه

رسید هرچه از دست قضا و جور و بیداد ابن زیاد به وقت دو ان

مصطفی رفت شمهٔ ازان ارشاد میشود وَاَمَرَ الشَّقِیُّ ابْنُ زِیَادٍ
بِالرَّأْسِ الْمُکَرَّمِ فَدِیْرَ بِهٖ فِیْ سِکَکِ
الْکُوْفَةِ ثُمَّ اَرْسَلَهٗ مَعَ رُؤُسِ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ وَسَبَایَا
اَهْلِ الْبَیْتِ اِلٰی یَزِیْدَ بْنِ مُعٰوِیَةَ مَعَ شِمْرِ
ذِی الْجَوْشَنِ وَکَانَ بِدِمَشْقَ ثُمَّ وَجَّهَ
ذُرِّیَّةَ الْحُسَیْنِ وَرَأْسَهٗ مَعَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
اِلَی الْمَدِیْنَةِ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ حکم کرد ابن زیاد شقی درخصوص سر مکرم
امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس فرستاد سر مبارک را با
سرهای باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن
و بود یزید بدمشق بعد ازان روانه کرد یزید ذریت حسین سر مبارک او را با علی
بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه ما برای خدائیم و ما بسوی او تعالی بازگشت کنندگانیم
بر ناظرین کتب سیر و اخبار و ماهرین اسفار آثار اخبار مخفی و محتجب نشده باشد
که هرگاه اسیران اهلبیت رسالت و شهیدان دودمان نبوت و نبالت با سر مبارک
سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله
الی یوم الجزا قصر امارت خود بیاراسته با هیبت و وقار در کرسی نشسته
در خانه را بار عام کرد و چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سبایای
اهلبیت مصطفی و ذکور و اناث ذریت رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا
بحضور خود طلبید یعنی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام

ابن زیاد آنرا میدید و تبسم میکرد و چوبی که بدست داشت بر لب و دندان
مبارک می‌زد زید بن ارقم که از صحابه کبار و در آن مجلس حاضر بود گفت که ای
ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین بردار و بار دیگر بران مزن بخدا که من
بارها دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لب و دندان حسین را می بوسید
بعد از آن زید بن ارقم خود را بدست گریه سپرد و سیلاب خون از جوی مژه
دیده روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید بن ارقم شنید و حال گریه او را
بچشم خود دید گفت بخدای که چشم ترا پر آب دارد اگر تو پیر نمی بودی و عقل
در وقت پیری نرسیدی من ترا میکشتم و گردنت میزدم پس زید بن ارقم گفت که
ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا غصه دهنده تر و آزرده کننده تر
بسیار تو باشد که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حسن را بران راست
و حسین را بران چپ نشانید و دست مبارک بر سرهای ایشان مالید
و فرمود که ای بار خدایا من ایشانرا بتو و مومنان صالح امانت سپردم ای
ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانه و تعالی
از شما خوشنود مباد که ابن فاطمه زهرا را کشتید و ابن مرجانه یعنی ابن زیاد را
بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر سر منبر رفت و خطبه خواند
شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین یزید و لشکر او را فتح داد
و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبدالله
بن عفیف از جای خود برجست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو

دروغگو هستی و پدر تو و آنکس که ترا امیر ساخته او نیز دروغگو است و انتی بعال
حسینیان تا آل که اولاد پیغمبر را کشتی و اهلبیت رسول خدا را از ولایات خود آواره
کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستاده‌ای و از خدا شرم نداری
که چنین دروغ هیچ میگوئی و راه کذب و فضیح می پوئی روایت کرده‌اند
که چون اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی
و اکرب شکر خدا را که سختی داد بدشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم هم
الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا شکر خدا را که گرامی کرد ما را بمحمد و پاک
کرد ما را پاک کردنی باز ابن زیاد گفت کیف رأیتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت
خدا را ام کلثوم در جواب فرمود لیجمع الله بیننا و بینکم و ینصف بیننا و
بینکم نزدیکست که جمع کند خدا تعالی میانه ما و شما و انصاف فرماید در میانه
ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد از این جواب با صعوبت برآشفت و گفت که
هنوز اینقدر دلیری و تندی در کلام هست حق است که عقوبت کنند که
سخن زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد بر علی بن حسین افتاد
که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی است گفت که این پسر را
بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه زهرا باقی ماند مشهور است که
علی بن حسین را کشیده میبردند و بیرون قصرش بکشند که حضرت زینب او را
در کنار گرفت خود را اسیر کرد و گفت که اگر می کشید او را بکشید که از
نبی فاطمه یک کس باقی مانده است که همه طاهران اهلبیت کشته‌اند او را

هم میگیریم ما جمله زنان بدون محرم بمانیم ابن زیاد در از کلام حضرت زینب
در گرفت بار سپر خون علی بن حسین در گذشت گویند که چون زنان اهلبیت
بر شتران بی پرده و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی
دودمان نبوت دیدند و گریستند ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای
چه گریه میکنید اینهمه بیداد که بر سر ما رفت از دست شما رفت ما را شما کشتید
و باز میگریید و این ابیات بر زبان عفت بیان راند **ابیات** ماذا تقولون
اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم خیر الامم بعترتی و باهلی
بعد مفتقدی منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت
لکم ان تخلفونی فی النبوة من ذوی رحم **حاصل ابیات جواب چیست شما را** اگر
سوال کند محمد عربی از شما بروز جزا که آن چه بود که با اهلبیت من کردید
چو من بملک بقا رفتم از سرای فنا جزای آنکه شما را بحق نمودم راه
زیاد بود که چنین با رسد ز شما مختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران
اهلبیت حکم داد که اینها را در سیاه خانه دارند و سر حسین را بر نیزه گذشته در
کوچه های کوفه بگردانند چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان اهلبیت را
گرفته داخل زندان خانه کردند و سر حسین را بر نیزه سوار کرده در خانه در
سکک و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم مروی است که چون سر حسین
بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود و من در غرفه نشسته بودم چون
مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم

سکک
کوچه ها

کانوا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم گوید که هرگاه این کریمه از زبان سر مبارک بگوش من خورد بخدا که تمامی موها بر تن من برخاست و گفتم که یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن است بعد از آن ابن زیاد سر سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا و جمله اسیران اهل بیت را با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد پس قافله زنان و یتیمان اهل بیت بر شتران بی پرده سوار و سر حسین بر سر نیزه در هر شهر و دیار که میرسید فریاد و واویلا و وا مصیبتا از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع منازل و طی مراحل قافله سبایای اهلبیت بدمشق رسید همین که یزید علیه ما یستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و به تزیین قماش خود پرداخته در زمانیکه جمله عظمای شام پیش او حاضر بودند حکم با حضار اسیران داد و بالفور سرهای شهدا را با زنان و یتیمان اهلبیت بحضورش آوردند چنانچه سر یکیک را از شهیدان دیدن و حال صاحب آن سر را پرسیدن آغاز کرد و چند آنکه شمر ذی الجوشن سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام پیش او گذاشت و به اظهار ماجرای جنگ با مباهات و افتخار پرداخت با صغای وقایع کربلا و مشاهده صورت حال سبایا و سرهای شهدا اللعین استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن خسران مآل میتابید چنانچه ابیات ابن الزبعری لیت اشیاخی ببدر شهدوا تا آخر میخواند و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا گمان بود

نبود که سن بهجرت تا اینوقت رسد و سر و ریش تو از خضاب محفوظ باشد در
مناقب السادات منقول است که دران ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید
بردند لعین و رشادی میشد و خمر میخورد و سر مبارک را با نواع اهانت میکرد
چون بعض صحابه رسول صلی الله علیه و آله وسلم برفت گریان آمدند و گفتند ای
ملعون چه میکنی ایشان را الحکم قتل کرد و بعضی صحابه را اثر عذر کردن نزد گویند که
سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس بود چون ضرب خیزران بر لب و
دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست ضبط برآمده با یزید پلید مخاطب شده
گفت قطع الله یدک که چوب بر لب دندان میزنی که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة
والثنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای سمره اگر شرف صحبت
با رسول خدا ترا مانع نمیشد اینوقت گردنت میزدم سمره گفت سبحان الله که
در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشه گان رسول و فرزندان
بتول چنان معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت و از آن مجلس
برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود و اندران مجلس حاضر بود و هر گاه سر حسین را دید
پرسید که این سر کیست یزید گفت که سر آنکس است که داعیه مقابله با خلیفه و اراده خلافت
برای خود کرده تاجر گفت مگر صاحب این سر شرافتی داشته که هوای داعیه
خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از اشراف بنی هاشم بوده یهودی
پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام یزید گفت نام او حسین بود
نام پدرش علی بن ابیطالب نام مادر او فاطمه یهودی گفت فاطمه دختر که بود

یزید گفت دختر محمد رسول الله یهودی گفت معلوم شد که سر فرزند نبی شماست
گفت آری یهودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بدندان گزیده و دست
تأسف بالید و گفت که ای یزید میانه من و حضرت داود پیغمبر واسطه هفتاد و هشت
پدر و یهودیان تعظیم مرا مرعی میدارند و عزت و احترام من بجا می آرند
و محمد رسول شما که دیروز ازین جهان رفته شما امروز چنین معامله با ذریت
و اهلبیت او کردید که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما که
بد کسانید و نیز گویند زمانیکه یزید پلید بی ادبیها با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول
قیصر روم حاضر بود گفت که در بعضی از جزائر نشان سم خر حضرت عیسی باقیست
مایان هر ساله بزیارت آن می رویم و نذرها از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه
می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجا می آریم چنانکه شما تعظیم خانه کعبه میکنید و حرمت
و احترام آن بجا می آرید حیف که شما فرزند و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و
یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول قیصر روم نمی بودی ترا میکشتم رسول
قیصر گفت که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا
و اولاد او را نگذاشتی یزید جوابی بجز سکوت ندید متوجه بطرف زنان و اطفال
اهلبیت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک تر طلبید چشم حضرت
زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت واجداه و امحمداه بعد ازان
خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را در [illegible]
و حجابت نشاندی و دختران رسول خدا را اینچنین بی پردگیها بر شتران سوار کردی

کردی و همچو مردان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهده عمل خود چه
جواب توانی داد یزید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین
دختر فاطمه زهرا است پس ازان کلثوم برخاست و بر سر حسین افتاده لب و
دندان خود را بران لب و دهان چندان مالید که بیهوش بزمین غلطید چون
بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت که ای یزید تمتع از دنیا نیابی
و چنانکه ما را در بلا افگندی تو هم در دنیا و عقبی روی رحمت نبینی یزید پرسید
گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کلثوم دختر فاطمه است
پس توجه بسوی امام زین العابدین کرد و پرسید که این پسر کیست گفتند که این
علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد گفتند
که حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر مرده
و علی اوسط که بیمار بود او را اسیر کرده آورده ایم یزید گفت ای کودک میدانی
که پدرت میخواست که بر مسند خلافت نشیند و بر سر منبرها خطبه بنام خود خواندن
شود الحمد لله که بمراد خود نرسید علی بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبرها را
ما بنا نهاده اند یا پدران تو خلافت و امامت ازان پدران ما بوده است که در راه
خدا جهاد کرده اند یا از پدران تو که شرک با خدای می نمودند در روز جزا معامله ما و
شما فیصل شدنیست و کریمه سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خواند و ختم
کلام نمود پس یزید حکم داد که سبایای اهلبیت را ببرند و کاسه سرها بر نیزه و
سر حسین را بر دروازه دمشق آویزان نمایند چنانکه گویند که تا سه قرن سر حسین

بر دروازه دمشق آویزان ماند بعد ازان ذریت حسین را با سرهای مبارک باز بر مدینه کرد بالجمله این روایات و امثال آن گو بعضی آزان خالی از ضعف نیا باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین علیه السلام بود همین است مذهب مختار جمهور اهلسنت و جماعت چنانچه در کتب معتمده مثل مفتاح النجا مرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین تفتازانی و تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با شواهد و دلائل مذکور مسطور است و اهل الحق آن ملعون بحجج قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند و مختار راقم الحروف و اساتذه صوری و معنوی او همین است که یزید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدیست و اگر تامل بکار برده شود قصر بر مجرد لعنت در حق آن ملعون مقصور نیست که مقصود بران نباید بود چنانچه استاذ البریه صاحب تحفه اثنا عشریه علیه الرحمه در رساله حسن العقیده در حاشیه که بر کلمه علیه ما یستحقه تعلیق فرموده اند افاده مینمایند که علیه ما یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایة ابلغ من التصریح از قواعد مشهوره معروفه است معهذا در ابهام ما یستحقه تفخیم و تشنیع است که در تصریح لفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در فغشیهم من الیم ما غشیهم مذکور میشود و حق نیست که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید مقصور است زیرا که او ...... حسین بمطلق قتل مومن مقرر کرده اند قال الله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا

(حاشیه: یزید پلید قاتل حسین علیه السلام ... مستحق لعنت)

فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعدّ له عذابا عظیما و یزید را
درین عمل زیادتی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت را جز به
استحقاق او حواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز
است والله اعلم وعلمه احکم انتهی کلامه الشریف آمدیم بر اینکه در دفن
سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است و آنچه تحقیق است اینست
سر مبارک را در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است
یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام را بمدینه فرستاد و او را کفن داده
نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند و در خلاصة الوفا مرویست
که جسد مبارک حسین ع در کربلاست و سر مبارک او در مدینه بمکان بقیع
پهلوی حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن
کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه یزید بود تا آنکه
سلیمان بن عبد الملک بادشاه شد او را خبر کردند چون سر مبارک را
پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو مالیده و کفن
داده در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب دید که ملاطفت و ملائمت بحال او میفرمایند
چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو
احسانی بکدام اهل بیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام بظهور آمد گفت آری سر حسین را که در
خزانه یزید بود و او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن کرده ام انتهی

بیان اختلاف در دفن سر امام حسین علیه السلام

لعنت است که الشامین کار از موجب خوشنودی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بوده باشد همچنین روایت ها کرده اند لیکن صحیح و معتمد علما نقل اول
که سر مبارک آنجناب در مدینه منوره و بمکان بقیع مدفون است منقول است که
چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانه مدینه نمود نعمان
بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که ایشان را بمدینه رساند چنانچه امام
علی بن حسین سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان دشت کربلا فرا گرفته همراه
زنان و یتیمان اهلبیت روانه مدینه منوره شد و این روانگی هم عاری از شائبه
ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر آنست چنانکه گفته
که از جور و بیداد ابن زیاد که نسبت با اهلبیت نبوی بعمل آورد عجب نیست که
او محکوم و منقاد یزید بوده لیکن از کارهای یزید چنین عجب است که چوب بر
دندان حسین زده و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد لیست گفته
که هیچ مقصود او ازین نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت
عداوت کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار کشته شده بودی نبود
هر آینه تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن میساخت و نیکوئی
با آل رسول و ذریت بتول مینمود القصه چون قافله اهل بیت نبوت از دمشق
عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بود و سوای آنجناب
از علی بن حسین خدمت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب لوازم تعظیم

و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانیدند و در
زمانیکه حرم اهلبیت رسالت بمدینه رسیدند اولاد مهاجر و انصار و
دیگر اهالی مدینه از صغار و کبار باستقبال دویدند همین که ذریت رسول
جگر گوشه های بتول را ببلا و مصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه
و زاری بر ایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که
مصیبتی که روز وفات حضرت سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات بر
اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین
با زنان و یتیمان اهلبیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة و الثنا
از دمشق بمدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه برپا بود
که یاد از هنگامه قیامت میداد جمله ارباب دین در اندوه و درد و زحمت و
همه از کهین و مهین از غم و غصه حزین بودند و حالتی که عارض حال ام المومنین
حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فردی فرادی زنان و
یتیمان اهلبیت نبوت را بکنار میگرفت و میگریست تا آنکه همراه ذریت بتول
متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده زار زار میگریست
و بزبان حال میگفت ابیات یا رسول الله برآ از روضه تا بنگری * اهل بیت
خویشتن را زار و غمناک و حزین * در بلای دشمنان دین گرفتار آمده *
کس مباد در جهان یا رب گرفتار این چنین * پوشیده مباد که بیان واقع
کربلا و مصائب اهلبیت مصطفی علیه الصلوة و الثنا که دل قلم از تحریر [illegible] خون

دیده شد روایات از تقریرش چنچو نست آنچنان نیست که در حیطه احصا آنجید بامیزان استیفا سنجد و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افراط و حقیقه واقعی را عاری از خلط و خلاط نکذاشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمه بر تحریر مجمل ازان اکتفا ورزیده و دست و قلم از تفصیل آن کشیده بیان اخبار که درین واقعه هائله واقع است میفرمایند و ازانجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل می نمایند چنانکه ارشاد میفرمایند اَمَّا اِخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ مِنْ جِهَةِ الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جِبْرَئِيْلَ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُوْرٌ مُتَوَاتِرٌ اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و آله و سلم باین واقعه هولناک از جهت وحی بواسطه جبرئیل و غیر او از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی اخبار مرویه ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبنی از واقعه هائله کربلا و مشعر به شهادت جناب سید الشهدا است بکثرت طرق از درجه شهادت درگذشته قدر مشترک بالتواتر معنوی پیدا کرده است مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اَخْبَرَنِيْ جِبْرَئِيْلُ اَنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِيْ بِاَرْضِ الطَّفِّ وَجَاءَنِيْ بِهٰذِهِ التُّرْبَةِ فَاَخْبَرَنِيْ اَنَّهَا مَضْجَعُهٗ ازان جمله است آنچه روایت کرد طبرانی از عائشه رضی الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خبر داد

مرا جبرئیل علیه السلام بانیکه فرزندم حسین کشته شود پس مرا من بزمین طف
داد و بادداد این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد پوشیده نماند که طف
بالفتح و تشدید فا موضعی ست قریب بکوفه که حالا مشهور بکربلا ست ومنه
ما اخرجه ابو داود والحاکم عن ام الفضل بنت الحارث ان النبی صلی
الله علیه وآله وسلم قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا یعنی الحسین و
اتانی بتربة من تربته حمراء و ازانجمله است آنچه برآورد ابو داود و حاکم از ام الفضل
دختر حارث یعنی مادر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که بر آینه پیغمبر صلی الله
علیه آله وسلم فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد مرا بانیکه امت من قریب
است که بکشد این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از خاک سرخ یعنی خاک سرخ
زمین مقتل او بمن داد واخرج احمد ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال لقد دخل علی البیت ملک لم یدخل علی قبلها فقال لی
ان ابن بنتک هذا یعنی حسینا مقتول وان شئت اریتک
من تربة الارض التی یقتل بها فاخرج
تربة حمراء و برآورد امام احمد که پیغمبر صلی الله علیه آله وسلم فرمود که بر آینه
بتحقیق درآمد در خانه بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش ازین پس گفت
بمن که پسر دختر تو که اینست یعنی حسین کشته شود و اگر خواهی بنمایم ترا از خاک
زمینی که کشته شود بران پس برآورد خاک سرخ را واخرج البغوی
فی معجمه من حدیث انس قال استاذن ملک المطر ربه ان یزور

النبي صلى الله عليه وآله وسلم والنبي صلى الله عليه وآله وسلم
في بيت ام سلمة فقال يا ام سلمة احفظي علينا
الباب لا يدخل احد فبينا هي على الباب اذ دخل الحسين
عليه السلام فاقتحم فوثب على رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلثمه
ويقبله فقال له الملك اتحبه قال نعم قال ان امتك
ستقتله وان شئت اريك المكان الذي يقتل به
فاراه فجاء بسهلة او تراب احمر فاخذته ام سلمة
فجعلته في ثوبها قال ثابت كنا نقول انها كربلاء
واخرجه ايضا ابو حاتم في صحيحه وفي
رواية احمد في زيادة المسند قال ثم ناولني
كفا من تراب احمر وبر آورد بغوی امام محی السنه در معجم
خود از حدیث انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار
خویش بآنکه زیارت کند پیغمبر صلی الله علیه آله وسلم را پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم در خانه ام المومنین ام سلمه بود پس گفت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار بر ما در را چنانکه هیچکس در نیاید
پس درین اثنا ام سلمه در نگهبان بود که ناگاه درآمد حسین پس بزود
داخل شد در خانه پس برجست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه آله وسلم پس پیغمبر خدا صلی الله

الله علیه وآله وسلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته
با آنحضرت که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته که امت تو او را
زود باشد که بکشد این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی که کشته شود
در ان پس نمود آن را پس آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه
آنخاک را پس بست آنرا در پارچه خود گفت ثابت که راوی این حدیث است
که بودیم ما که میگفتیم آن زمین کربلا است و نیز برآورد این حدیث را ابو حاتم
در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده که گفت پس فرو داد من
کف دست از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای فجاء بسهلة او تراب احمر
عبارت ثم ناولنی کفا من تراب احمر واقع است بالجمله این حدیث را امام محیی
السنه در کتاب معجم خود از حدیث انس برآورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز
روایت کرده و در زیادت مسند امام احمد هم بتغیر یسیر وارد شده قال
أَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ
دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا بِالْحُسَيْنِ
فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ ثُمَّ حَانَتْ مِنِّي الْتِفَاتَةٌ فَإِذَا عَيْنَا رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تُهَرِيقَانِ مِنَ الدُّمُوعِ فَقَالَ
أَتَانِي جِبْرَئِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ ابْنِي
هٰذَا وَأَتَانِي بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهِ حَمْرَاءَ
و برآورد حاکم و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم

روزی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حسین پسر او نشسته بود هم او در کنار
آنحضرت بازی کرده اتفاق افتاد و از حسن اتفاق با آنحضرت پس نگاه برد
چشم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بریخت اشکبار پس فرمود که آمد بمن
جبرئیل و خبر داد مرا که هر آینه امت من خواهد کشت این فرزند مرا و داد مرا خبر
از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه والبیهقی وابو نعیم
عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
اضطجع ذات یوم فاستیقظ وهو خاثر وفی یده تربة حمراء یقلبها
قلت ما هذه التربة یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل ان هذا یعنی
الحسین یقتل بارض العراق وهذه تربتها و برآورد اسحق بن راهویه و بیهقی و ابو نعیم
از ام المؤمنین ام سلمه که هر آینه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر پهلو خوابید
روزی پس بیدار گشت در حالیکه اندوهگین و غمناک بوده و در دست آنحضرت
خاکی سرخ بوده که زیر و بالا میکرد و آنرا گفتم که این چه خاک است ای پیغمبر خدا فرمود
که خبر داد مرا جبرئیل که به تحقیق این فرزند یعنی حسین کشته شود بزمین عراق
و این خاک آن مقام است واخرج البیهقی وابو نعیم عن انس قال
استاذن ملک المطر ربه ان یاتی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فاذن له فدخل الحسین فجعل یقع علی منکب
النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال الملک اتحبه
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم قال فان

امتك تقتله وان شئت اريتك المكان الذي يقتل
فيه وضرب بيده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة
فصيرته في ثوبها وكنا نسمع انه يقتل بكربلاء

در آورد بیهقی و ابو نعیم از انس کہ گفت اجازت خواست فرشتۂ موکل باران
از پروردگار خود باینکہ بیاید نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس اجازت داد
او را پس دران حال در آمد حسین ابن سعادت شد بر دوش پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس گفت آن فرشتہ آیا دوست میداری این را فرمود پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آری گفت آن فرشتہ بہ تحقیق امت تو بکشد این را
واگر خواہی بنمایم ترا مکانی را کہ دران کشتہ شود پس زد دست خود را
پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس بگرفت آنرا ام سلمہ و بست آنرا در جامہ
خود و را وی گوید کہ بودیم ما کہ می شنیدیم کہ بتحقیق او یعنی حسین کشتہ شود
در کربلا واخرج ابو نعيم عن ام سلمة رضي الله عنها قالت
كان الحسن والحسين يلعبان في بيتي فنزل جبرئيل
فقال يا محمد ان امتك تقتل ابنك هذا من بعدك واومى الى
الحسين واتاه بتربة فشمها ثم قال ريح كرب وبلاء وقال
يا ام سلمة اذا تحولت هذه التربة دما فاعلمي ان ابني قد قتل فجعلتها في
قارورة در آورد ابو نعیم از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت امام حسن و حسین بازی
میکردند در خانہ من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد بر آئینہ امت تو

بکشند پسر ترا که امت بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورد خاکی را پس بوئید
آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام آنرا پس فرمود که بوی کرب و بلاست و
فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که
پسر من یعنی حسین هر آینه کشته شد پس نگاه داشت ام سلمه آنخاک را در شیشه
پوشیده نماند که در بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول ست که روز
حسین کشته شد آنخاک خون گشت و در بعض روایات بجای لفظ خاک لفظ
سنگریزه وارد شده چنانچه مروی ست که چون حصات مقتل حسین را
جبرئیل بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم داد آنحضرت بام سلمه سپردند و
فرمودند که هرگاه این سنگریزه ها خون جاری شود بدانی که حسین کشته
شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را کشادم دیدم که
از ان سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقول ست که چون شب
قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت شعر

ایها القاتلون جهلا حسینا ✿ ابشروا بالعذاب والتنکیل
قد لعنتم علی لسان داؤد ✿ وموسی وحامل الانجیل

یعنی ای کشندگان حسین از روی جهل و نادانی مژده باد شما را بعذاب
و رنج و بند و مقید بودن بتحقیق لعنت کرده شدید شما بر زبان
داؤد و بر زبان موسے و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را
حضرت داؤد و موسی و عیسی علیهم السلام لعنت کرده اند و اخرج ابن

ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کنا مع الحسین بنهر کربلا فنظر الی شمر ذی الجوشن فقال صدق اللہ و رسولہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دم اھل بیتی وکان شمر ابرص

و برآورد ابن عساکر از محمد بن عمر بن حسن گفت کہ بودیم ہمراہ حسین بر دو نہر کربلا کہ دو قطعہ قرات اند پس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ آلہ وسلم گویا من می بینم بسوی سگی ابلق کہ دہن می اندازد در خون اہلبیت من و بود شمر ابرص یعنی بیماری برص را کہ جلد بدنش از داغہای سفید و رنگی پیدا کردہ بود و فی الواقع کہ این ملعون نسبت بدگران زیادہ تر حریص بخون اہلبیت بود چنانکہ مخبر صادق علیہ الصلوۃ والتحیۃ اشارہ بآن فرمودہ واخرج ابن السکن والبغوی فی الصحابۃ وابو نعیم من طریق سحیم عن انس بن الحارث رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقول ان ابنی ھذا یقتل بارض یقال لھا کربلاء فمن شھد ذلک منکم فلینصرہ فخرج انس بن الحارث الی کربلاء فقتل بھا مع الحسین رضی اللہ عنہ برآوردہ ابن السکن و امام بغوی در کتاب الصحابہ و ابو نعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث گفت کہ شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ آلہ وسلم را کہ می گفت بتحقیق کہ این پسر من یعنی حسین کشتہ شود بزمینی کہ

ابنی اگر بلا میگویند پس کسیکه حاضر شود از شما درین واقعه پس باید که یاری کند او را
پس بر آمد انس بن حارث کر رادی اینحدیث است به کربلا پس کشته شد در آنجا
همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از احادیث احادیث است پس کسیکه
کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق علیه الصلوٰة والسلام شنید امتثال مضمونش
بر ذمه او لازم افتاد لهذا انس بن الحارث بانچه واجب الانقیاد بود عمل نمود
اخرج البیهقی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان الحسین
دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعنده جبرئیل فی
مشربة عائشة فقال له جبرئیل ستقتله امتك وان
شئت اخبرتك بالارض التی یقتل فیها واشار
جبرئیل بیده الی الطف بالعراق فاخذ
تربة حمراء فاراه ایاها واخرجه من طریق
اخر عن ابی سلمة عن عائشة موصولا و برآورد بیهقی از ابی سلمه بن
عبد الرحمن که بدرستیکه حسین در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نزد آن حضرت
جبرئیل بر بالاخانه عائشه بود پس گفت جبرئیل بآنحضرت علیه الصلوٰة والسلام
که زود قتل کند او را یعنی حسین را امت تو و اگر بخواهی خبر دهم ترا بزمینیکه
کشته شود در آن و اشاره کرد جبرئیل بدست خود بسوی طف که زمینیست در
عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ را پس نمود آنخاک را بآن حضرت و برآورده
بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه از عائشه موصول یعنی بذکر راوی

راوی حدیث ازان حضرت صلی الله علیه آله وسلم وآن راوی درین حدیث
ام المومنین عائشه ست پس این حدیث موصول ست وسند حدیث اول
مرسل ست که درآن ذکر راوی ازان حضرت صلی الله علیه آله وسلم نیست

وَاَخرَجَ البَیهَقیُّ عَنِ الشَّعبیِّ قَالَ اِنَّ ابنَ عُمَرَ قَدِمَ المَدِینَةَ
فَاُخبِرَ اَنَّ الحُسَینَ قَد تَوَجَّهَ اِلَی العِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِی مَسِیرَةِ
لَیلَتَینِ مِنَ الرَّبَذَةِ فَقَالَ لَهُ اِنَّ اللهَ تَعَالَی خَیَّرَ نَبِیَّهُ بَینَ الدُّنیَا
وَالاٰخِرَةِ فَاختَارَ الاٰخِرَةَ وَلَم یُرِدِ الدُّنیَا وَاِنَّکُم بَضعَةٌ مِنهُ وَاللهِ
لَا یَلِیهَا اَحَدٌ مِنکُم اَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللهُ عَنکُم اِلَّا لِلَّذِی هُوَ خَیرٌ لَکُم
فَارجِعُوا فَاَبیٰ فَاعتَنَقَهُ ابنُ عُمَرَ وَقَالَ اَستَودِعُکَ اللهَ مِن قَتِیلٍ

وبرآورد بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر درآمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین
متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت دو شب از
ربذه وربذه بفتح رای مهمله وبای موحده وذال معجمه بجایی هست رسیده بسه
منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق
خدای تعالی اختیار داد پیغمبر خدا را میان دنیا
وآخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را ونخواست دنیا را وشما جگرپاره‌ای
حضرت پیغمبرید قسم بخدا که والی ومتصرف نگردد دنیا را یکی از شما گاهی وبازنداشت
دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن بهتر است در حق شما پس بازگردید پس انکار
کرد امام حسین پس در برگرفت ابن عمر امام حسین را وگفت که سپرد میکنم ترا بخدا

که قتیل و شهید باشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر روانگی حضرت امام حسین
از مکه بجانب عراق شنید بیتابانه دوید و بمسافت دو شبانه از رنده ملاقی شده عرض
ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
هستید که با وصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده اصن نفس را
بلوث حطام دنیوی نیالوده و از انجا که نعیم اخروی را برای شما عوض زخارف
دنیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت متمتع از متاع دنیای دنی نخواهد یافت
پس صوابدید همین است که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک طریق مراجعت
بمکه معظمه نمایید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم بقضای
الهی خم کرده تن برضای خدا داده بودند و میدانست که سابق و قائد مشیت
ایزدی مناصی بجز رضا بقضا ندارد عذر ابن عمر را بسمع قبول نشنید
فسخ عزیمت اختیار نکرد و ابن عمر هنگام استیداع حضرت امام حسین را در بر گرفته
و کلمه های سیف و تلهف بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این نمیدانست که همین
شهر پرخطر کارگذاران قضا و قدر مضای احکام تقدیر خواهند کرد و الا
شرف رفاقت خود را انگیسو نمیکشید بلکه اختیار معیت [illegible] سعادت ابدی
میکردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل عبد الله بن عباس [illegible]
و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول است والا از مثل ابن عباس و دیگر [illegible]
رسالت با وصف علم بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا تنها عذر از رفاقت
هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب است که ارشاد ذی [illegible]

واخرج الحاکم عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال ما کنا نشک واھل البیت متوافرون ان الحسین یقتل بالطف

وبرآورد حاکم از ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت کہ شک نمیکردیم ما و اہلبیت کثیرہ درینکہ بہ تحقیق حسین کشتہ شود در طف کہ موضعی در زمین کربلاست یعنی ہست کہ ابن عباس و دیگر اہلبیت اگرمیدانستند کہ درہمین سفر سابقہ ازلی کار خود خواہد کرد اصلا ہنگام عزیمت از کوفہ دست از رفاقت برنمیداشتند و حضرت امام حسین را در وقت عزم عراق تنہا نمیگذاشتند

واخرج ابو نعیم عن یحیی الحضرمی انہ سافر مع علی الی صفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا ابا عبد اللہ بشط الفرات قلت ماذا قال ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال حدثنی جبرئیل ان الحسین یقتل بشط الفرات وارانی قبضۃ من تربتہ

وبرآورد ابو نعیم از یحیی حضرمی کہ بہ تحقیق او سفر کرد ہمراہ رکاب امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ بسوی صفین آن موضعیست مشہور بر کنار آب فرات کہ در انجا جنگ عظیم میانہ امیر المومنین علی علیہ السلام و معاویہ واقع شدہ پس ہرگاہ مقابل نینوی شد ندا کرد کہ صبر و شکیبائی کن ای ابو عبد اللہ یعنی حسین بر نہر فرات یادی گوید گفتم چہ خبر ست یعنی این چہ گفتی گفت بہ تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ کہ حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل بہ تحقیق

همراتیه حسین کشته شود و بر نهر فرات و نمود مرا مشتی از خاک آن مکان زمین

روایت پیدا است که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علم بمقتل حسین علیه السلام

از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال است آنچه ابو نعیم

از اصبغ بن نباته روایت کرده چنانکه میفرمایند واخرج ابو نعیم عن

اصبغ بن نباتة قال اتینا مع علی رضی الله عنه علی موضع

قبر الحسین فقال ههنا مناخ رکابهم وموضع رحالهم

وههنا مهراق دمائهم فتیة من آل محمد یقتلون بهذه

العرصة تبکی علیهم السماء والارض

و برآورد ابو نعیم از اصبغ بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله

عنه بر موضع قبر حسین علیه السلام پس فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان

است و موضع خیمه گاه ایشان و مکان ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل

محمد کشته شوند درین میدان که بگرید برایشان آسمان و زمین واخرج الحاکم

وصححه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اوحی الله تعالی

الی محمد صلی الله علیه وآله وسلم انی قتلت بیحیی

بن زکریا سبعین الفا وانی قاتل بابن بنتک

سبعین الفا وسبعین الفا

و برآورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که

وحی فرستاد خداوند تعالی بسوی محمد صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق من کشتم بعوض

بانتقام یحیی بن زکریا ہفتاد ہزار کس را از یہود و بہ تحقیق من خواہم کشت در
انتقام فرزند دختر تو ہفتاد ہزار و ہفتاد ہزار اینجا عظمت و جاہت جناب خاتم الانبیا
علیہ الصلوٰۃ والثنا نگاہ کرد نیست کہ بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا
ہفتاد ہزار کشتہ شد و بعوض انتقام خون حضرت سید الشہدا و چندان یعنی
یک لک و چہل ہزار مقتول کردد و مصداق این خبر اولا در واقعہ مختار و
ثانیا در اوائل دولت عباسیہ بزمان علی سفاح بظہور آمد واخرج
احمد والبیہقی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال
رأیت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی النوم ذات
یوم نصف النہار اشعث اغبر بیدہ قارورۃ فیہا
دم فقلت ما ھذا قال دم الحسین واصحابہ لم
ازل التقطہ منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجد قد قتل ذلک الیوم
دہم آمدہ روایت احمد و بیہقی از ابن عباس رض گفت کہ دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
روزی در خواب بوقت نیم روز پریشان مو غبار آلودہ در دست مبارک
او شیشہ کہ در آن خون است پس گفتم کہ این چیست فرمود کہ خون حسین و یاران
اوست کہ برچیدم و برداشتم آنرا امروز قتل او ابن عباس گوید کہ پس نگاہ داشتم
آن وقت را باز دریافتم کہ بہ تحقیق کشتہ شد حسین ہمان روز یعنی روزیکہ من
این خواب دیدہ بودم واخرج الحاکم والبیہقی عن ام سلمۃ
قالت رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی المنام

وعلی رأسه ولحیته التراب فقلت ما لک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین آنفا

وبر آورده حاکم وبیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را
در خواب وحال آنکه سر وریش مبارک آن حضرت بخاک آلوده بود پس گفتم
که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین حاضر
بودم بر ناظرین اسفار اخبار و آثار مخفی ومستتر نخواهد بود که چون صدای
ناله عباس که روز بدر ایشان را همراه کفار که اسیر کرده بودند جناب رسالت مآب
صلی الله علیه وآله وسلم را تمام شب از خواب باز داشت حال پر ملال جناب رسول
خدای متعال را در معرکه کربلا قیاس کردنیست که از تشنگی عترت طاهره و
قتل وذبح نونهالان گلشن رسالت ونبالت خاصه گل سرسبد چمن نبوت
وامامت یعنی امام حسین علیه السلام ورفتن اهلبیت بر شتران خشک پالان
ونزول مصائب بیکران بسر وقت زنان ویتیمان بر روح مقدس سرور
پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک وغبار آلودگی جسم
مقدس التقاط خون حسین ویاران او از زمین وداشتن در شیشه خاک آلوده
بودن سر وریش آن حضرت وحاضر شدن بمقتل حسین چنانکه در روایت ابن
عباس وام سلمه است چه عجب بلکه هر گاه آواز گریه حسین در طفلگی آنحضرت را ایذا
رسانیده وحضرت سیدة النساء را در چنین خطاب نمید که گریه حسین مرا
ایذا میرسانید مخاطب گردانید پس حسین علیه السلام چه باید گفت

آدم تا ابندم چنین معامله اصلی کچشم ندیده و نه گوش شنیده اگر قیام قیامت مؤقت نبودی خود دش نمی بود جای آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شده مانند قطرات مطرات بر زمین بچکیدی و دامن زمین چو کتان از ماه چاک چاک کردیدی تا پشش هم خون باریدن آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان که بیانش میرود در چه حساب است واخرج البیهقی و ابو نعیم عن بصرة الازدیة قالت لما قتل الحسین مطرت السماء دما فاصبحنا وحبابنا وجرارنا وکل شئ لنا ملأن دما

و برآورد بیهقی و ابو نعیم از بصره ازدیه گفت که هرگاه شهید شد حسین خون بارید آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای ما و سبوهای ما و هر ظرفیکه از آن ما بود پر از خون بود واخرج البیهقی و ابو نعیم عن الزهری قال بلغنی انه یوم قتل الحسین لم یقلب حجر من احجار بیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی و ابو نعیم از زهری گفت که بمن رسید که بتحقیق روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس که یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی واخرج البیهقی عن ام حبان قالت یوم قتل الحسین اظلمت علینا ثلاثا ولم یمس منا احد من زعفرانهم شیئا فجعله علی وجهه الا احترق ولم یقلب حجر بیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی

از ام حبان گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و نمس نکرد
یکی از ما از زعفران خوشبوئی را که بمالد بر روی خود مگر میسوخت گرد او
نمیشد سنگ بیت المقدس مگر یافته میشد زیر آن خون تازه در غایت سرخی
و نیز مرویست که آن روز هیچ سنگی در دنیا برداشته نشد مگر زیر آن خون تازه یافت
سرخی نبوده واخرج البیهقی عن علی بن مسهر قال حدثتنی جدتی
قالت کنت ایام قتل الحسین جاریة شابة فکانت
السماء ایاما تبکی له و برآورد بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر
داد مرا جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین دختر نوجوان پس آسمان
میگریست برو تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده در باب گریه آسمان
از سلف منقول است چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که از روز قتل
حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد ازان سرخی در آسمان ظاهر شد و از
ثعلبی منقول است که آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست و گفت
که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان که
محسوس در جهان است بعد قتل حسین حادث شد و قبل ازان این سرخی نبود
وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد نیز مرویست که سرخی شفق در افق
آسمان قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی
گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان اینست که چون از عروض غضب خون
بجوش می آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد و ذات باری تعالی که منزه از

ازجسم هو لوازم این است انشاء غضب خود را بذریعه سرخی کناره آسمان ظاهر کرد
تا این سرخی شفق دلیل روشن بر عظمت معصیت قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب
الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد
و گریه او بمرتبه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها و عمارتها همرنگ لحاف معصفر
گشته بود و کواکب و شهب از آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتادند
قتل حسین خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن بر زمین باقی ماند و بعضی
لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن تا پاره پاره شدن
زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که از
خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر حسین را که بدار الاماره
کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و بر آمدن خون تازه
بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران در متن رساله
زهری و ام حبان مذکور است و مرویست که روز قتل حسین آفتاب کسوف گرفت
که ستاره ها در نیمروز نمودار شد و مردمان گمان بردند که قیامت قائم گشت و
این [illegible] علائم علامات است و دیگر از جمله آثار و علامات است که ارشاد میشود
واخرج البيهقي عن جميل بن مرة قال اصابوا ابلا في عسكر الحسين
يوم قتل فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان يسيغوا منها شيئا و بر آورده بیهقی از جمیل بن مره گفت که
بغارت بردند شتران یزیدیان [illegible] که در لشکر حسین بودند روز قتل آنحضرت

پخته کرده [illegible] شدند آنها را پس گردید گوشت شتران مانند حنظل
پس نقیض گشت که از حلق فرود برند از آن چیزی را و از ترجمه صواعق منقول است
که قافله پر از ورس از یمن بسوی عراق میرفت چون با لشکر یزید که به جنگ
حضرت [illegible] رسیدند شتران که پر از ورس بود نحر ورس آنها خاکستر شد
و بعضی گویند که ورسی که در لشکر قاتلان بود در روز قتل حسین همه خاکستر شد و شتران را
که حلال کردند از گوشت آنها آتش بر می آمد و همچو سوختنی برای عبرت سامعان
و عبرت ناظران بوده و آنچه برای تعذیب قاتلان است بیانش میرود ق
اخرج ابو نعیم من طریق سفیان عن جدته قالت شهد
رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره
حتی کان یلفه واما الاخر فکان یستقبل الراویة
بفیه حتی یاتی علی آخرها فما یروی بر آورد ابونعیم
از طریق سفیان از جده خود گفت حاضر شدند دو مرد قتل حسین را پس اما یکی از آنها
پس عضو تناسل او دراز شد تا آنکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست گویند
که بگردن همچو ریسمان می پیچید و اما دیگری پس حالش بجائی رسید که استقبال
میکرد و مشک پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی نوشید آنرا و سیراب نشد
همچنین قاتلان دیگر بعذاب و نکال مبتلا شده بودند چنانچه بعضی از آن اگر خدا
خواست در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات قدرت حق است آنرا باید شنید
اخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجن تنوح علی

علی الحسین وهی تقول شعر مسح النبی جبینه * فله
بریق فی الخدود * ابواه فی علیا قریش * وجده خیر الجدود
وبیرون آورد ابونعیم از حبیب بن ثابت گفت شنیدم زنی را از جنیان که میگفت
بر حسین در حالیکه میگفت که مسح کرده بوسید پیغمبر پیشانی او را پس بود برای
او نور ولمعان در رخسارها پدر و مادرش بودند از عمدگان قریش و بود جدش
بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد بر حسین و میگریست بران و میگفت انچه مذکور شد
واخرج ابونعیم من طریق حبیب بن ثابت عن ام سلمة قالت
ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبی صلی الله علیه واله وسلم
الا اللیلة وما اری ابنی الا قد قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها
اخرجی فاسألی فاخبرت انه قد قتل وان الجنیة تنوح شعر
الا یا عین فانهملی بجهد * ومن یبکی علی الشهداء
بعدی * علی رهط تقودهم المنایا * الی متجبر
فی ملک عهدی * وبرآورد ابونعیم از طریق حبیب بن ثابت از ام سلمه
گفت نشنیدم نوحه وگریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
وسلم مگر امشب ونمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق کشته شد یعنی حسین پس فرمود
کنیز خود را که بیرون روی پس بپرسی پس خبر داد کنیز باینکه بتحقیق کشته شد حسین و
باینکه جنیه نوحه میکند ومیخواند آگاه باش ای چشم پس گریه وزاری بکن
بکوشش تمام وکیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشید ایشان را

اسباب نصرت نسبت ظالم کشتی در سلطنت زمان من و گویند که حضرت ام [illegible]
دریافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت و تا دیر غشی بود و طاری [illegible]

واخرج ابو نعيم عن مزيدة بن جابر الحضرمي عن امه قالت سمعت الجن تنوح على الحسين وهي تقول شعر انعي حسينا هبلا * كان حسينا جبلا

و برآورد ابو نعیم از مزیده بن جابر حضرمی از مادر خود گفت که شنیدم جن را که با آواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت که خبر حسین میرسانم غمگین شده بود حسین با جمال و کوه صبر و استقلال پوشیده نماند که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کرد اوصاف حمیده و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام است نه نوحه متعارف و مرسوم اهل بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحه وعید شدید بران وارد است

واخرج ابو نعيم من طريق ابن لهيعة عن ابي قبيل قال لما قتل الحسين احتزوا راسه وقعدوا في اول مرحلة يشربون النبيذ فخرج عليهم قلم من حديد فكتب سطرا بدم شعر اترجو امة قتلت حسينا * شفاعة جده يوم الحساب *

و برآورد ابو نعیم از طریق عبد الله بن لهیعه که محدث مشهور است از ابی قبیل گفت که چون کشته شد حسین بریدند سر او را و نشستند در اول منزل می نوشیدند نبیذ پس برآمد بر ایشان قلمی از آهن پس نوشت سطری از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد او در روز حساب

یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی
شام میبردند همین که در اول منزل رسیدند و بخوردن نبیذ مشغول شدند
دیدند که قلم آهنی از غیب پیدا شد و سطری یعنی بیت مرقوم را بخون نوشت
وبعضی گویند که چون دشمنان اهلبیت را بر شتران نشانده و سر امام مظلوم را
بر نیزه گذاشته بطرف شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در آنجا دیری بود
در نزدیکی آن فرود آمدند دیدند که بر دیوار آن دیر این بیت مرقوم است از راهب
آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر میدانم
که این بیت برین دیوار از مدت پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است
وبعضی گویند که دیوار دیر شگافته شد و دست و قلم از آن برون آمد و این بیت
را از خون نوشت و گویند که چون راهب بحال اسیران اهلبیت وقوف یافته
سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید با خود گفت که این قوم بد کیانند که پسر نبی
خود را کشتند و اهلبیت او را ذلیل و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شده
گفت که ده هزار درم از من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه میدارید یکشب پیش
من بگذارید یزیدیان که از بس حریص طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب
سر مبارک را از دست اینها گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بزانوی
خود نهاده مشاهده انوار خدا در جمال حق نما میکرد و بدیده سر خود معاینه
مینمود که انوار تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نور پی در پی
تا صبح از آسمان بر سر مبارک می‌ریزد بملاحظه این حال مسلمان شد و بقیه عمر

خود را در محبت و ولای اهلبیت و انقیاد احکام اسلام که در ایشان دید با تقاضای خود
پرداخته ده هزار درم بآن کرد و به یتیمان داد هرگاه آن بدفالان درهم را
از صره کشیده خواستند که میانه خود قسمت نمایند دیدند که آن دراهم خالص بود و
و بر یکطرف از انها آیه ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بطرف دیگر
کریمه وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون رقمی بود بر ارباب بصیرت و
اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که همه آثار عجیبه و شواهد غریبه
بیان رفت برهان ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعه کربلا و شهادت سید الشهدا
است لیکن امری که عجیب تر ازان متصور نیست بگوش حق نیوش باید شنید که از
میرود و ختم کلام بران می شود اخرج ابن عساکر عن المنهال بن عمرو

وَقَالَ اَنَا وَاللّٰهِ رَاَيْتُ رَاْسَ الْحُسَيْنِ حِيْنَ حُمِلَ وَاَنَا بِدِمَشْق
وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّاْسِ رَجُلٌ يَقْرَءُ سُوْرَةَ الْكَهْفِ حَتّٰى
بَلَغَ قَوْلَهُ تَعَالٰى اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ
الرَّقِيْمِ كَانُوْا مِنْ اٰيَاتِنَا عَجَبًا فَاَنْطَقَ اللّٰهُ الرَّاْسَ بِلِسَانٍ
ذَرِبٍ فَقَالَ اَعْجَبُ مِنْ ذٰلِكَ قَتْلِيْ وَحَمْلِيْ و برآورد ابن عساکر از

منهال بن عمرو گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه برده شده بر نیزه و
من بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف را تا اینکه رسید بآیه
که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از عجب نشانهای قدرت
ما بودند پس گویا کرد خدا تعالی سر مبارک را به زبان فصیح و گفت عجیب

مقدم

اصحاب الکهف

تر از برگشته شدن چمن و بر نیزه بر داشتن سر نیست پوشیده نماند که
قصهٔ اصحاب کهف که سه صد و نه سال بغار در خواب رفتند چون بیدار شدند
یک روز یا پاره از آن مقدار از خواب خود دانسته‌اند هر چند مشتمل عجایب قدرت
الهی است چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر قرآن و کتب تواریخ بجای خود
مذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر نیزه عجیب‌تر از آن است
یعنی که جماعت یزیدیان با وصف تفوه بکلمهٔ شهادت و اقرار نبوت خاتم
الرسالت باستحلال رسم و اسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی بقتل فرزند دلبند
و جگر گوشهٔ بتول پرداختند و دودمان رسالت را پامال حوادث و آفات ساختند
سر سردار نوجوانان بهشت را بتیغ و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند و مستورات
سراپردهٔ عصمت و طهارت را بی‌پرده بر پشت شتران نشانیده شهر بشهر گردانیدند
و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هر چه بسر وقت اهل بیت نبوت رفت
بیان شمه از آن بزبان قلم گذشت و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
مومن و مسلمان ظاهر می‌نمودند فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب

خاتمه در بیان حال قاتلان خسران مآل بر کسانیکه تصفح کتب تاریخ
نموده‌اند مخفی نبوده باشد که هر کس که مباشر قتل و سهیم و شریک قاتلان
بجزای دنیوی در خور رسیدند بشهادت شاه شهیدان گردید قطع نظر از عذاب و نکال
اخروی که مستحق و سزاوار آنست درین دار ناپایدار بسزای کردار خود رسید
چنانچه از بعضی منقول است که هر کسیکه در معرکهٔ کربلا بمعرض مقابلهٔ حضرت سید الشهدا

بود بی دیدن عذاب وکشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت بعضی بقتل ر
وبعضی نابینا شدند وبعضی را روی سیاه گشت بعضی را بعد از اندک فرصت ملک و دولت از د
رفت وبعضی بتشنگی مردند وبعضی بدیگر عقوبات مبتلا گشتند مردی آ
جماعتی یافت که حرف میزدند که هیچکس را از دشمنان حسین نمیدیدیم که بدون ابتلا
بمصیبت وبلا از دنیا رفته باشد که پیرمردی از آن جماعت گفت که من شریک
قتل حسین بن علی بوده ام وهنوز مصیبتی بر او چون عالم نگشت درین سخن بود که
برای راست کردن فتیله چراغ از جای خود برخاست شعله چراغ او را درگر
و سوزشی در نهادش افتاد که دور چاه میگشت ومیگفت که سوختم سوختم تا آنکه
رفته رفته خویشتن را در دریا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود آب
بکارش خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب جهنم شد و
از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دیگر هم
مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا بر زبانها رفت گفتند که هرکه شریک
قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده مرد میزبانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت که
من حاضر معرکه کربلا بوده ام وهیچ آفتی بمن نرسید هنوز تقریر سخنانش تمام
بود که شعله از چراغ جست وبر ریشش افتاد وتنش را تمام سوخت راوی
بخدا که من بچشم خودش دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود ونیز مروی ا
که مردی از لشکریان ابن زیاد سر حسین را [illegible] بسته بود [illegible]
[illegible] بعد از آنکه دیدند روی او [illegible]

گفتندش تو که خوبترین مردم در حسن و جمال بودی چه شد که رویت باین روز
سیاه نشست گفت از روزیکه سر حسین را بشام آوردم دو کس هر روز بسوی من
آیند و مرا بر و بازو گرفته کشان کشان بجز آتش میبرند و واژگون بر آن می آویزند
و باز بر می آورند از آن روز رویش سیاه و حالش تباه است آخر آن کس بهمان
عذاب مبتلا مانده رهگرای وادی جهنم شد و از واقدی منقول است که مردی
از حاضرین قتل حسین بود چون نابینا گشت از سبب پرسیدند گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که آستین تا بازو چیده و در دست
مبارکش شمشیری بود کشیده در روبروی آنحضرت فرشی چرمین گسترده و نه تا
قاتلان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرش انداخته اند همین که نظر آنجناب
بر من افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که کور شدم و گویند که
شخصی در شام از قتله حسین بود که رویش همچو روی خنزیر شده عبرتگاه مردم
گردیده و روایت کرده اند که آن کس که تیری بگلوی عبدالله که مشتهر به علی اصغر است
زده بود بمرضی مبتلا گشت که جانب رویش حرارتی و پس پشت برودتی
پیدا شد که هر چند روبروی او باد بیزن میکشیدند و عقب او تنور آتش می
افروختند همچنان واویلا میکرد و آن قدر تشنگی میداشت که سبو سبو آب میخورد
و فریاد العطش العطش از کام و دهان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و بهمان عقوبت بمرد
اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا بودند اما خواص پس از حال
یزید پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بد پیکر و نظرای ایشان مجملا

باید شنید که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین [illegible] گردید حق تعالی آن مرا اقتضا
را قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق و دشوار باشد لیکن مبتلا بامراض روحانی
آن سهل است بارتکاب افعال شنیعه مبتلا کرد که مصورت غضب الهی [illegible]
گشت از آن جمله آن بد مآل مردود ارسال [illegible] که از
[illegible] تا سه روز عوام و خواص سکنه آن بلده طیبه از قتل و غارت امان
نیافتند و هفتصد کس از صحابه کشته شدند و خانه ام المومنین حضرت ام سلمه را تاراج
نمودند و تا سه روز نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند و سگ و گربه بر منبر
منیف در مسجد شریف جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بجال خود میلرزد
یزیدیان در مسجد نبوی که [illegible] بظهور آوردند و از آن جمله
هتک حرمت کعبه معظمه که از سنگ منجنیق شامیان صحن حرم محترم پر گشت و ستونهای
مسجد شکست و لباس کعبه را سوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا [illegible]
ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس و اهل بیت الله در ایذا و هراس ماندند
و از آن جمله استحلال و اباحت منهیات شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و
تزویج برادر با خواهر و مثال آن که دلیل صریح بر تایید کفر و کافری آنست و تفصیل
این سوانح و حوادث بجای خود مصرح است مختصر آن شوربخت سه سال و [illegible] ماه
با بتلای چنین عقوبات از بادشاهی خود دم زده پانزدهم ربیع الاول [illegible]
[illegible] که شهری از بلاد شام است واصل جهنم گشته و سن شریفش [illegible]
[illegible] سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل نکبت از دنیا برگشت و از اتفاقات

است که در و [illegible] مستی که از جور و تعدی یزید بظهور آمد بهانه و از ان مستغنی
ذخیره خسران را توشه راه عاقبت کرده جنت اقامت خود دش از دنیا بدوزخ
کشید چون یزید بن معاویه بن معاویه پسر یزید را که در حیات خودش ولی عهد
و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاند همین که معاویه بادشاه شد بر منبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا علیه الصلوة والثنا گفت که
خلافت این منصب خدا و حق خلفای با صفاست جد من معاویه بن ابی سفیان
از راه خلاف با علی مرتضی که احق و الیق بخلافت بود نزاع و جدال کرد و بعد او
پدرم که هیچگونه اهلیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت پا نشست و برای استحکام
حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جوان مرد و نکال و
وبال دارین لطمع حکومت چند روزه همراه خود برد بعد ازین زار زار گریست
و گفت که من میدانم که محاربه با حسین بسیار بد بود که پدرم نمود بازگشت او
بسوی جهنم است که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تخریب
مدینه طیبه پرداخت و هتک حرمت خانه کعبه وا داشت من درین خلافت
لذتی نمی یابم از اولاد ابو سفیان هر کسی را که راضی شوید امیر گردانید من عقد بیعت
خود را از گردن مسلمانان بر آوردم پس از منبر فرود آمد و بعزلت نشسته در خانه
خود را [illegible] بر روی خلایق بست و بعد ازان بجوار رحمت حق پیوست اما بهای
خسران مآل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبید
ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشت هر دو نیست

که چون مختار بتسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران درخواست و فرمان داد که هر کس که
در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی بود نزدیک یک یک ابن نشان دهید چنانچه
چند صد کس را نشان دادند همه را گرفتند و بدار کشیدند و مختار غلام خاص
خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن عمر حاضر شد مختار از پرسید که
پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که حالیا از حکومت ری
امکان آن دست برداشته چگونه بخانه نشست روز قتل حسین چرا خانه
اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را نیز کشتند و شمر را طلبیده
نیز گردن بزد و سرهای اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد پس حکم داد که بقیه
مردمان که در لشکر ابن سعد در صحرای کربلا بودند هر کرا یابید بکشید چون مردم
دانستند که مختار در صدد قصاص حسین است از کوفه قصد گریز به بصره کردند
لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دستیاب میشد میکشتند و نعش سوختند
و خانه او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند
فرمود که اول هر دو دست و پای او بریدند بعد از آن بدار کشیدند پس نعشش
با آتش سوختند همچنان دیگران را که از لشکریان ابن سعد یافتند بقتل رسانیدند
کشتند القصه چون مختار از قتل ابن سعد و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن الی ابد الآباد
الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند قتل ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک
اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله ابن زیاد فرستاد چون که ابراهیم به حد موصل
واصل شد ابن زیاد بکنار دریایی که بمسافت پنج فرسنگ از موصل واقع است

است لشکر کشیده بنای مقابله انداخت تا آنکه دم صبح محاربه از طرفین بظهور آمد
هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داده فتح [illegible]
لشکر ابن زیاد رو بفرار نهاد لشکر ابراهیم تعاقب فراریان نهاد و ابراهیم حکم داد که از فوج
مخالف هر کسی را که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را از همراهیان ابن زیاد
از جان کشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند
ابراهیم آن را پیش مختار بکوفه فرستاد و چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار بزم خود
آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدار الاماره جلوس نموده فرمود که سر ابن زیاد
حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که اینست سر ابن زیاد ای مردم کوفه
ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت و از مفتاح النجا منقول است
که در واقعه مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل رسیدند و این واقعه روز
عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از معرکه کربلا اتفاق افتاد
در روایات صحاح مروی است که هرگاه سر ابن زیاد و سرداران او را پیش
مختار حاضر کردند ناگاه ماری درآمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد
رفت و اندکی قرار گرفته از دهان او برآمد باز در بینی رفت تا غائب شد که
همچنین سه بار آمد و رفت کرد و بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن
و عمرو بن حجاج و قیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و
عبد الله بن قیس و حکیم بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید
بعقوبت ها مبتلا شده بقتل رسیدند و تنهای ایشان را زیر سم اسپان کذا شکستند

و سپاه را بآنها دوانیدند چندانکه استخوانهای ایشان ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و
پوشیده مباد که در کتب تاریخ اختلافست و در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره
قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از این و کیفما کان منتقم حقیقی جلت عظمته
که بیانش در ضمن اخبار واقعه کربلا بروایت حاکم منتقم شد سزای اعمال قتله
را از دست مختار یکبار بآنها نهاد و گو شقاوت ازلی بنهایت کار ظهور در زمان حکومت
مختار کرده چنانچه تفصیل حال بدمآلش در کتب تاریخ مسطور است
هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد داعیه محاربه با عبدالله
بن زبیر در سرش جا کرد و عبدالله بر اراده مختار وقوف یافته مصعب بن زبیر برادر
خود را بمحاربه مختار نامزد کرد و چون مصعب از بصره بمحاربه مختار روان شد
میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب گردید و
مختار درین معرکه بقتل رسید بعد ازین که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن استیلا
یافت عبدالملک بجنگ مصعب برخاسته هنگامه قتال گرم ساخت و فتحیاب شده
مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید از ابن عمیر لیثی منقول است
که با عبدالملک گفت که من اول سر حسین را بدار الاماره در پیش ابن زیاد
دیدم بعد از آن سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از آن سر مختار را در حضور مصعب بعد از آن
بمجلس تو می بینم پس ازین دار الاماره پناه میجوییم که بد جائیست که با سرهای
رئیسان اینجا می شود عبدالملک با صغای این سخن از مجلس برخاست
که بنای این قصر نامبارک را از پا در آرند مجملا هرگاه عبدالملک

یافت و مصعب کشته شده کوفه و نواحی آن در تصرف او درآمد خواست که سپاه
برای قتال عبدالله بن زبیر بمکه فرستد در اول وهله حجاج را اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و
قتال در آن حرام است چگونه محاربه عمل آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت
که من دوش بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام عبدالملک دانست که حجاج را رضا
بعزیمت مکه برای مقاتله ابن زبیر است فوج خود را بسرداری نام حجاج کرده بمکه فرستاد و حجاج
که اصلش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاه یکجا جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائره
قتال را با ابن زبیر باشتعال آورد و بگستاخی ها بسته دامن محافظت آداب کعبه بکلی از دست
اعتقاد گذاشت تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر
شربت شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق
و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمه لیلة القدر خیر من الف شهر از حضرت امام
حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار ماه ممالک سلطنت بنی امیه است بظهور آمد
اینست روداد وقائع که بترتیب آنچه محفوظ بخاطر منتشر بود حواله بقلم نمود و بعد از این

آنچه جلوه شهود گرفت بخوف اطناب کلام
طی کشیم از بیانش [illegible]

الحمد لله — تمت رساله

بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ۱۲۵۸ هجری بطبع آمد

مخفی و محتجب مباد که بعد طبع این رساله با وجود رعایت مطابقت با اصل
نسخه چنانکه رسم مطبع محمدی است احتیاطاً نسخهٔ شرح نیز از قلم بلاغت رقم
جناب شارح درست کنانیده مطبوع طبائع کردم تا ناظران اکثر
حسب فهم خودها نسبت تصرف در کلام مصنف از نحو اثبات
بکار سازان این مطبع نسازند با این همه چون سهو
و نسیان در کالبد انسان سرشته اند اگر سقمی
اطلاع یابند چشم انصاف وا دارم
که بنظر مساعی جمیله و محنتهای
شاقه ام نموده بگزلک
عفو حک نمایند
وَلَنِعمَ
مَا قِیلَ
شعر

اذا رأيت اثيماً كن ساتراً وحليماً ❊ يا من يقبّح امري لِمْ لا تمرّ كريماً